

سرمقاله

فراز جدیدی از مبارزات طبقه کارگر!

... در مهر ماه سال ۱۳۹۴ استاندار کرمان در اظهارات کم سابقه ای اعتراف کرد که "نباید در استانی مانند کرمان که بهشت معادن و صنایع است ۶۵۰۰ اعتراض کارگری رخ دهد، خیابان مسدود شود، مردم اعتراض کنند و خانواده های کارگران در مضیقه باشند" اما روند گسترش اعتراضات کارگری در اشکال فوق الذکر از زمان اظهار نظر فوق نه تنها مداوم یافته بلکه شدت هم پیدا کرده است؛ در ماه های اخیر در تقریباً سراسر کشور، ما شاهد وقوع صد ها اعتراض بزرگ و کوچک کارگری می باشیم. جدا از حرکات گسترده و پیگیرانه کارگران در اراک و هفت تبه و عسلویه و... شهرهای کشور نظیر گچساران، تهران، نورآباد، بروجرد، خرم آباد، اهواز، مشهد، اصفهان، قزوین، آبادان، کرمان، سنندج، شیراز، اردکان، تبریز، یزد، اردبیل، مریوان، سروآباد، سوادکوه، سمنان، کنگان، درود، آغ دره، تاکستان، قم، بندرعباس، بوشهر، شوش، بیرجند، زنجان، همدان، نی ریز، زاهدان، رشت، رودبار، کرج، بافق، شهر ری، مسجد سلیمان، ماهشهر، کیاسر، جزیره هرمز، تکاب، سیرجان، لنکرود و ممسنی و ... صحنه وقوع کم سابقه و زنجیر وار اعتراضات کارگری بوده اند....
صفحه ۲



گیرم که شافه های درختان را قطع کردید
بادانه های نوبته در خاک چه می کنید؟

جاودان باد خاطرۀ هزاران تن از زنان و مردان کمونیست و مبارزی که در نسل کُشی خونین دهۀ ۶۰ و نقطه اوج آن کشتارها در تابستان سال ۶۷ به دست دژخیمان جمهوری اسلامی با قلبی مملو از امید و عشق به آزادی و رهایی محرومان از بند ستم و استثمار در خون غلطیدند!

در حاشیه مرگ ابراهیم یزدی

اشرف دهقانی

.... در همان سال ۱۳۵۷ پس از سقوط رژیم شاه که دست سانسور هنوز به روزنامه ها نرسیده بود اطلاعاتی در مورد ابراهیم یزدی در اختیار مردم قرار می گرفت که دال بر این بود که وی، "دکتر یزدی" مأمور سیا می باشد. در واقع او یکی از منتقل کنندگان اصلی تصمیمات کنفرانس گوادلوپ به خمینی و کسی بود که وظیفه داشت آن مردک روحانی که به وی لقب "رهبر" و "امام" عطا کردند را از چگونگی اجرای خواست دست اندر کاران امنیتی آمریکا در رابطه با انقلاب مردم ایران مطلع نموده و او را در آن چهارچوب تعلیم دهد تا توطئه و دسیسه های بورژوازی امپریالیستی علیه مردم انقلابی ایران از طریق وی به پیش رود. بی شک اگر روزی تمام اسناد چگونگی روی کار آمدن خمینی منتشر شود جزئیات بیشتری از مأموریت ابراهیم یزدی و نقش وی به عنوان یکی از رابطین نهادهای امنیتی آمریکا با خمینی آشکار خواهد شد.....

صفحه ۵

در باره رفرا ندیم در گُردستان عراق

... مسلم است که توده های تحت ستم اقلیم گُردستان اگر از آزادی اجتماعات، آزادی تشکل و آزادی بیان برخوردار بودند، اولین موضوعی که در مقابل روشنفکران عراق در ناسیونالیسم می گذاشتند این بود که کشور گُردستان کدام یک از دردهای آنان را درمان خواهد کرد و به کدام ستم از ستم های طاقت فرسانی که به آن ها وارد می شود پایان خواهد داد؟ با تشکیل کشور گُردستان آیا قرار است سیستم اقتصادی فاسد و مناسبات ارتجاعی ای کنونی که حاکمان گُردستان عراق ۱۵ سال است از آن پاسداری می کنند به طور اساسی به نفع توده های رنج دیده گرد تغییر یابد و یا دستگاه امنیتی - سرکوب گر "آسایش" از بین رفته و شرایط رُعب و وحشت و اختناق حاکم از اقلیم گُردستان رخت بپوشد؟ ...

صفحه ۱۴

نه فراموشی می کنیم و نه

می بخشیم!...

(سخنرانی به مناسبت سالگرد کشتار دهۀ ۶۰)

... در سن ۱۷ سالگی در روز ۱۰ مهر ماه ۱۳۱۰ ساعت پنج و نیم بعداز ظهر در اصفهان دستگیر شدم پاسدار ها من را به شکل خیلی شدیدی مورد ضرب و شتم قرار دادند. پنج تا شش نفر بودند همه آنها را میشناختم چون چند تانی از آنها همکلاسی دبیرستان من بودند و چند تانی از محله خودم که کاملاً آنها را میشناختم. طی این ضرب و شتم ها من به یکیشون پس زدم. یکیشون منو زد من پس زدم. اینا فکر کردند من الان پس میزنم منو بردند آبدارخانه مسجد و اونجا دست و پام را بستند و شروع کردند به زدن. وقتیکه حدود یک نیمه شب منو بردند به سپاه مرکز اصفهان په جوری جنازه نیمه جان بودم...
صفحه ۱۰

در صفحات دیگر

- جنگ قریب الوقوع با چین ۱۶
- ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ نشانگر
- موقعیت انقلابی در ایران ۱۹
- مبارزات دلاورانه کارگران اراک و درس های نهفته در آن ۲۰
- گزارشاتی از مراسم و آکسیونهای برگزار شده توسط فعالین سازمان در کشورهای مختلف، در صفحات ۹، ۱۳، ۱۸، ۲۲، ۲۳ و ۲۴

فراز جدیدی از مبارزات طبقه کارگر!



چریکهای فدایی خلق ایران ۱۵ خرداد تا ۱۵ شهریور ۱۳۹۶)

واقعیت فوق در عین حال به طور تردید ناپذیری عمق شرایط دهشتناکی را در جامعه تحت سلطه ما منعکس می سازد که نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و رژیم سرکوبگر و کارگر ستیز جمهوری اسلامی بویژه در سالهای اخیر برای طبقه کارگر و زحمتکش ما آفریده و آنها را در صفوف فشرده به شورش و اعتراض برای حفظ حق زندگی و کار و حقوق خود سوق داده است. می دانیم که خود بوقهای تبلیغاتی و برخی کاربدستان رژیم کارگر ستیز جمهوری اسلامی، حداقل دستمزد تعیین شده کارگران برای سال ۹۶ (۹۲۰ هزار تومان در ماه) را "خفت بار" می نامند و اعتراف می کنند که بین این حداقل دستمزد - اگر تازه پرداخت شود- و سبد هزینه های یک خانواده (که ۲ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان در ماه اعلام شده) یک شکاف بسیار بزرگ یعنی تقریباً دو میلیون و ۲۷۰ هزار تومان در ماه وجود دارد. این دستمزد بنا به اعتراف خود مهره های رژیم در محیط های کارگری حتی "یک هفته هم دوام نمی آورد" (سایت نور آنلاین شهریور ۱۳۹۶) شکی نیست که در چنین شرایطی کارگران نمی توانند در مقابل اوضاع طاقت فرسایی که با آن روبرو هستند ساکت مانده و شکم خود و خانواده شان را با شعارهای دهان پر کنی نظیر "اقتصاد مقاومتی" که توسط بورژوازی دندان گرد سر داده می شود، سیر سازند. پس آنها به ناچار برای حق معیشت و زنده ماندن تلاش می کنند و دست به مبارزاتی می زنند که گاه به شکل واقعاً قهرمانانه و دلاورانه بروز می کنند.

برای آن که زمینه مادی اعتراضات بی وقفه کارگری را بهتر درک کنیم باید تاکید کرد که در نظام سرمایه داری حاکم بر کشور ما سرمایه داران مفتخور و غارتگر با اتکاء به رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و قوانین

تعدد این حرکات و گسترش آنها در مقیاسی کم سابقه نسبت به سالهای پیش از آن می باشد. ویژگی برجسته دیگر رشد یک روحیه مبارزاتی رادیکال در میان کارگران مبارز می باشد که باعث شده آنها بدون ترس و واهمه و یا به واقع با به جان خریدن برخوردهای سرکوبگرانه رژیم به اقدامات مبارزاتی مبتکرانه ای دست بزنند. این موارد را به ترتیب بررسی کنیم.

در مهر ماه سال ۱۳۹۴ استاندار کرمان در اظهارات کم سابقه ای اعتراف کرد که "نباید در استانی مانند کرمان که بهشت معادن و صنایع است ۶۵۰۰ اعتراض کارگری رخ دهد، خیابان مسدود شود، مردم اعتراض کنند و خانواده های کارگران در مصیقه باشند" (رجوع کنید به این لینک: <http://www.dana.ir/news/419639.html>)

اما روند گسترش اعتراضات کارگری در اشکال فوق الذکر از زمان اظهار نظر فوق نه تنها تداوم یافته بلکه شدت هم پیدا کرده است؛ به طوری که در ماه های اخیر در تقریباً سراسر کشور، ما هر روز شاهد وقوع صد ها اعتراض بزرگ و کوچک کارگری می باشیم. جدا از حرکات گسترده و پیگیرانه کارگران در اراک و هفت تپه و عسویه و ... تنها در ماه های اخیر شهرهای کشور نظیر گچساران، تهران، نورآباد، میبد، بروجرد، خرم آباد، اهواز، مشهد، اصفهان، قزوین، آبادان، یاسوج، کرمان، سنندج، بوئراحمده، شیراز، اردکان، تبریز، یزد، اردبیل، مریوان، سروآباد، سوادکوه، سمنان، آزادشهر، کنگان، درود، آغ دره، تاکستان، قم، بندرعباس، بوشهر، شوش، ساوه، بیرجند، زنجان، همدان، نی ریز، زاهدان، رشت، رودبار، کرج، بافق، شهر ری، مسجد سلیمان، ماهشهر، کیاسر، جزیره هرمز، تکاب، سیرجان، لنگرود و ممسنی و ... صحنه وقوع کم سابقه و زنجیر وار اعتراضات کارگری بوده اند. (رجوع کنید به نشریه ماهنامه کارگری

نگاهی به صحنه جاری در جامعه تحت سلطه ما بیانگر پدیدار شدن موج نوینی از مبارزات دلاورانه کارگران در اکثر شهر های کشور است. این مبارزات خود را عمدتاً در شکل اعتصاب و دست کشیدن از کار، تجمع در محیط کارخانه ها و واحد های تولیدی، راهپیمایی در سطح شهر و تظاهرات در مقابل فرمانداری و استانداری و اداره کار و حتی مجلس و بالاخره اشغال جاده ها و مسیر های تردد عمومی نشان می دهند. در بررسی روند این مبارزات ما می بینیم که اوضاع طاقت فرسای زندگی کارگران و شدت فشار وارد بر وضعیت معیشت و کار آنها از یک سو و سرکوب وحشیانه صدای اعتراض شان از سوی دیگر وضعیتی را بوجود آورده که مبارزات کارگران را در موارد متعددی به طور خودبخودی به مسیر اعمال قهر در مقابل سرکوب وحشیانه رژیم نیز کشانده است. در این مورد می توان برای نمونه مبارزات دلاورانه و دامنه دار کارگران "آذرب" و "هیکو"ی اراک را نام برد. این کارگران در پیگیری حقوق طبیعی خویش چندین ماه است که مبارزات خود را به سطح شهر اراک کشانده، در خیابان های شهر راهپیمایی کرده و اخیراً دست به اشغال خط آهن و همچنین بستن جاده مسیر اراک به تهران زدند. مبارزات دلاورانه کارگران اراک در بستر سرکوب بیرحمانه آن توسط رژیم کارگر ستیز جمهوری اسلامی به یک موضوع ملی با انعکاس سراسری تبدیل شده و خود جلوه برجسته ای از واقعیت و سطح کنونی مبارزات کارگران ایران را به نمایش می گذارد.

با در نظر گرفتن دور جدید مبارزات کارگران که در اکثر شهر های کشور جریان دارد می بینیم که این مبارزات برغم پراکنده بودن و عدم ارتباط سیستماتیک با یکدیگر - که به طور اولی محصول فضای خفقانی ست که استبداد حاکم آفریده است - از حداقل دو ویژگی مشترک برخوردار است. نخستین ویژگی مبارزات جاری

زندانی کردن مدیر عامل ظالم تبهکار کارخانه اقدام کرده اند ولی گستردگی و رادیکالیزم حاکم بر مبارزات خود بخودی کنونی کارگران امری است که تا به امروز به این حد تجلی پیدا نکرده بود.

این واقعیت خارج از اراده هر کسی و حتی خود کارگران به گونه ای اجتناب ناپذیر، آنان را بیش از پیش مستقیماً در تضاد با قدرت سیاسی قرار داده که با زور سازمانیافته خود حافظ مسلح نظام بردگی حاکم بر کارخانه ها و واحد های تولیدی ست. قدرت سیاسی ای که در هراس از انفجار خشم کارگران سال گذشته حتی به برگزاری مانور های نظامی ای مانند رزمایش "مدافعان حریم ولایت" در تاجیکستان دست یازید که منحصرآ برای آموزش چگونگی سرکوب شورش های کارگری به مزدوران رژیم طراحی و اجرا شده بود.

اساساً یکی از مهمترین نکات چشمگیر در بررسی مبارزات طبقه کارگر ایران از دیر باز این واقعیت است که هرچند کارگران مبارزه خود را علیه سرمایه داران به منظور تحقق خواسته های صنفی شان آغاز می کنند ولی خیلی زود خود را با رژیم دیکتاتور حاکم و نیروی مسلح سازمان یافته آن مواجه می بینند. در سالهای اخیر نیز گرچه خواسته های محرک مبارزات دلاورانه کارگران، مطالبات صنفی نظیر درخواست پرداخت حقوق معوقه و افزایش دستمزدها از سرمایه داران بوده است اما از آنجا که رژیم در اکثر موارد آشکارا به پشتیبانی از سرمایه داران برخاسته و اساساً با یک ابزار و آن هم سرکوب و چماق دولتی به آن ها پاسخ می دهد، کارگران در جریان مبارزه، خود را در مقابل رژیم و نیروی سرکوب آن می بینند و این امر به مبارزات آنان شکل سیاسی و قهر آمیز می دهد. حتی بررسی روند مبارزات کارگران بیانگر آن است که به موازات رشد و تداوم اعتراضات کارگری در بسیاری از موارد وزارت اطلاعات و دادگستری رژیم با یورش به خانه کارگران و دستگیری و احضار کارگران فعال در این حرکات، آنها را سرکوب کرده و به زندان انداخته (دستگیری کارگران هفت تپه، سیمان کارون، پتروشیمی و ...) و حتی به مجازات بیرحمانه قرون وسطایی یعنی شلاق (کارگران معدن آغ دره و کارگران سنندج) و بعد هم جریمه های نقدی محکوم کرده است. چنین است که کارگران ایران در جریان مبارزات خود با تجاربی که به دست می آورند به خوبی به رابطه بین سرمایه داران و رژیم جمهوری اسلامی واقف گشته و به این حقیقت پی می برند که رژیم جمهوری اسلامی رژیمی کارگر ستیز و مدافع منافع سرمایه داران می باشد.

در چارچوب نظام دیکتاتوری حاکم ، حمایت دولت از سرمایه داران کار را به جایی رسانده است که سرمایه داران پست و غارتگر و کارفرمایان زالو

در ماه های اخیر در تقریباً سراسر کشور، ما هر روز شاهد وقوع صدها اعتراض بزرگ و کوچک کارگری می باشیم. جدا از حرکات گسترده و پیگیرانه کارگران در اراک و هفت تپه و عسویه و ... تنها در ماه های اخیر شهرهای کشور نظیر گچساران، تهران، نورآباد، میبد، بروجرد، خرم آباد، اهواز، مشهد، اصفهان، قزوین، آبادان، یاسوج، کرمان، سنندج، بونیراحمد، شیراز، اردکان، تبریز، یزد، اردبیل، مریوان، سروآباد، سوادکوه، سمنان، آزادشهر، کنگان، درود، آغ دره، تاجیکستان، قم، بندرعباس، بوشهر، شوش، ساوه، بیرجند، چهارمحال بختیاری، زنجان، همدان، نی ریز، زاهدان، رشت، رودبار، کرج، بافق، شهر ری، مسجد سلیمان، ماهشهر، کیاسر، جزیره هرمز، تکاب، سیرجان، لنگرود و ممسنی و ... صحنه وقوع کم سابقه و زنجیر وار اعتراضات کارگری بوده اند.

سیستم ظالمانه حاکم است سوق می دهد.

ویژگی برجسته دیگر مبارزات جاری کارگران تجلی یک روحیه رادیکال در میان کارگرانی ست که در زیر بار وحشتناک فقر و گرسنگی و گرانی و بیکاری، دست از جان شسته و بدون ترس و واهمه برای رساندن صدای خفه شده خویش به جامعه و طلب کردن حقوق انسانی شان به اقدامات مبارزاتی ای دست می زنند که از محیط کارخانه فراتر رفته و حتی به تجمع و اعتراض در مقابل نهادهای دولتی نظیر اداره کار و صندوق بازنشستگی، فرمانداری و استانداری ختم شده اند. کارگران معترض در موارد زیادی به تظاهرات و راهپیمایی نیز دست زده اند و حتی با نیروهای سرکوب درگیر شده اند. تحصن و چادر زدن کارگران بیکار و اخراجی شرکت پویا زرکان تکاب در آذربایجان در مقابل کارخانه و هجوم نیروهای انتظامی و زد و خورد با آنها، حمله دلیرانه کارگران خشمگین معدن یورت به ماشین روحانی تبهکار در اردیبهشت ماه سال جاری، بستن جاده اهواز- اندیمشک توسط کارگران معترض ۷ تپه در خرداد ماه با شعار "ما گرسنه ایم" که با دستگیری ده ها تن از آنها پاسخ گرفت، اشغال جاده و راه آهن دولتی توسط کارگران هپکو و آذربایجان در شهریور ماه با شعار "زیر بار ستم نمی کنیم زندگی، جان فدا می کنیم در ره آزادی" که با شلیک گلوله و ضرب و شتم کارگران پایان یافت، تنها نمونه هایی از حرکات خودبخودی قهرآمیز اخیر بوده که موید رشد روحیه تعرضی و رادیکال کارگران به جان آمده علیه جمهوری اسلامی می باشند.

هر چند کارگران در طول عمر ننگین رژیم جمهوری اسلامی در مقاطع مختلف بارها برای تحقق خواسته های خود به اقداماتی نظیر راهپیمایی در شهر ، بستن جاده و یا حتی به

کارگر ستیز آن، چنان اوضاعی را برای کارگران محروم ما و خانواده های آنها ایجاد کرده اند که امروزه پیدا کردن یک کار با همان حقوق "خفت بار" ۹۳۰ هزار تومانی هم برای صد ها هزار تن از کارگران زحمتکش و ارتش ذخیره کار به صورت یک "رویا" درآمده است. چرا که باز هم به اعتراف خود منابع حکومتی، کارگران در شرایط وحشتناک گرانی و تورم در برخی رشته ها نظیر "فست فود" در مقابل "۸ ساعت کار" مبلغ ناچیز ۲۰۰ هزار تومان دریافت می کنند و یا در بخش پوشاک " میزان دستمزد کارگران در یک ماه به ۲۵۰ هزار تومان می رسد" (همان منبع) . از طرف دیگر، مطابق آمار، بیش از ۹۰ درصد کارگران ایران برغم آن که در کارهایی با ماهیت دائم مشغول کارند، به دلیل قوانین ضد کارگری تصویب شده - و به قول بالایی ها "منعطف"- با قراردادهای موقت یک ماهه و سه ماهه و شش ماهه و یا بدتر از آن با قراردادهای سفید امضاء مجبور به کارند و تیغ اخراج و عدم پرداخت همین حقوق "خفت بار" هر روز پیکر تعداد بیشتری از خیل کارگران محروم و زحمتکش را به خاطر آزمندی سرمایه داران و دولت حامی آنها می درد.

افزافه بر این به منظور داشتن تصویر روشنتری از شدت تضادهای موجود که به طور اجتناب ناپذیر به جبهه بندی روزمره بین کارگران و کارفرمایان و صاحبان واحد های تولیدی و تشدید مبارزات کارگری منجر می گردد، رجوع به آمارهای منتشره از سوی خود رژیم در مورد تعداد اعتراضاتی که به عنوان شکایات کارگری ثبت می گردند نیز ارزشمند است. در ۲۵ آذر ماه ۱۳۹۵ مرکز آمار و اطلاعات راهبردی وزارت کار گزارش داد که: "در طول سال گذشته یک میلیون و ۸۵ هزار شکایت از سوی کارگران به هیأت های تشخیص دعاوی کار واصل شده است." معنای ساده تر این آمار این است که **هر روز به طور متوسط حدود ۲۷۲۰ شکایت از سوی کارگرانی که حق شان به اشکال مختلف توسط کارفرما خورده شده در نهادهای مربوطه رژیم ثبت شده است. حال اگر به این واقعیت توجه کنیم که بخش اعظم شکایات کارگری به دلایل مختلف و اساساً به خاطر سلطه مرگبار اختاپوس بوروکراسی سرکوبگر حاکم حتی امکان ثبت در مجاری قانونی را پیدا نمی کنند** آنگاه بهتر می توانیم عمق تضاد و تنش های موجود بین کارگران و کارفرمایان را درک کرد.

این تصویر نمایانگر گوشه ای از شرایطی ست که به طور طبیعی کارگران گرسنه و خشمگین و به جان آمده ایران را به نحو کم سابقه ای به عرصه مبارزه با سرمایه داران و رژیم جمهوری اسلامی که حافظ

شکی نیست که شناخت از واقعیت زندگی و مبارزات کارگران ایران در شرایط سلطه اختناق و دیکتاتوری عنان کسب‌کننده ای که بر کل جامعه ایران حاکم است و توجه به چگونگی برخورد رژیم جمهوری اسلامی نسبت به مبارزات و مطالبات کارگران که در آن سرکوب وحشیانه حرف اول را می زند، کارگران آگاه و روشنفکران کمونیست را باید به نتایج سیاسی معینی رهنمون شده و راه حل درست و انقلابی را برای آنان ترسیم نماید.

در این رابطه در اینجا و در ختم کلام باید تأکید کرد که نه تنها اولین قدم برای نابودی سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران و رسیدن به سوسیالیسم، مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است بلکه تأمین حتی مطالبات صنفی طبقه کارگر ایران و برخوردار شدن کارگران از حقوق عادلانه و ثبت آنها در قانون نیز در گرو مبارزه برای آزادی و دموکراسی و محو دیکتاتوری و در نتیجه ساقط کردن این رژیم مدافع منافع سرمایه داران است؛ امری که تنها با اعمال قهر انقلابی علیه رژیم کارگر ستیز جمهوری اسلامی امکان پذیر می باشد.

را با عریانی بیشتری در مقابل تمام جامعه به نمایش گذارده است نشانگر هراس گردانندگان رژیم از رشد روز افزون مبارزات کارگران می باشد.

آنچه که مختصراً در بالا توصیف شد نمایی از واقعیت کنونی حاکم بر زندگی کارگران و مبارزات آنها را به نمایش می گذارد. از یک طرف ما شاهد رشد روزافزون مبارزات کارگری هستیم که بیانگر شدت ظلم و ستمی است که چه به دلیل بسیار پائین بودن حداقل دستمزد و چه به خاطر عدم پرداخت کامل دستمزد و اقدامات دیکتاتورمآبانه سرمایه داران علیه کارگران بر آنان وارد می آید و از طرف دیگر شاهد رشد روحیه مبارزاتی در میان کارگران هستیم که علیرغم آگاهی بر دفاع و حمایت رژیم جمهوری اسلامی از سرمایه داران و چگونگی برخوردهای سرکوبگرانه این رژیم برای تحقق خواسته‌های خود دست به اقدامات رادیکال می زند. رژیم دیکتاتور جمهوری اسلامی که وظیفه حفظ و تداوم سیستم سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران را به عهده دارد قادر به پاسخگویی به ابتدائی ترین خواست کارگران ما نیست و سرکوب به اشکال مختلف و از جمله توسل به شیوه های سرکوب قرون وسطائی علیه کارگران پاسخی است که این رژیم اغلب به کارگران مبارز ایران می دهد.

صفت در برخی موارد در پناه قدرت دولتی جرات می یابد خود شخصاً نقش داروغه را نیز بر عهده گرفته و با خیالی آسوده خارج از چارچوبهای باصلاح قانونی به کنترل پلیسی و مجازات کارگران معترض پردازند. نصب دوربین در کارخانه نیشکر هفت تپه و اخراج کارگران، رسوایی کارفرمای سرکوبگر کارخانه تولید مواد شیمیایی چسب هل در تبریز که کارگران را به خاطر نماز نخواندن و یا صرف وقت در دستشویی مجازات و اخراج می کرد (شهریور ۹۶) و یا کارفرمای زالو صفت یک کارگاه میل سازی در کرج (تیر ۹۵) که در مقابل درخواست برخی کارگر هایش مبنی بر پرداخت حقوق های معوقه شان ، با برنامه از پیش طرح ریزی شده "دو کارگر طلبکار را با ضرب و شتم دستگیر و در قفس سگ ها محبوس نمود" (رجوع کنید به نشریه ماهنامه کارگری چریکهای فدایی خلق ایران شماره ۲۰، تیرماه ۱۳۹۵) از جمله چنین مواردی هستند.

گرایش فزاینده طبقه حاکم به اعمال قهر و سرکوب علیه کارگران و استفاده از شیوه های قرون وسطایی نظیر شلاق زدن و زندانی کردن آنان در قفس، در حالی که ماهیت کارگر ستیز و ضد انقلابی این نظام

تورنتو: گزارشی از مراسم یادمان انقلابیون و آزادخواهان... از صفحه ۲۳

به شرایط زندان از هیچ کاری برای مقاومت و مالیدن پوزه پاسداران ارتجاع به زمین غافل نمی ماندند.

بخش مهم دیگری از سخنرانی رفیق مجد هشتی به بررسی نقش منتظری در کشتار دهه ۶۰ اختصاص داشت. وی با اتکاء به مشاهدات و تجربیات عینی خویش در زندان ، نقش واقعی و ضد مردمی دار و دسته منتظری ، یکی از بنیان گذاران تبهکار نظام "جمهوری اسلامی" و مبتکر اصل سرکوبگرانه "ولایت فقیه" - که متأسفانه این روزها توسط برخی سازش کاران و جناح های درونی جمهوری اسلامی لقب "پدر حقوق بشر" ایران به وی داده اند - را مورد بازبینی قرار داد و نشان داد که مخالفت های بعدی منتظری با سردمداران جمهوری اسلامی نه از سر دلسوزی برای جان و سرنوشت یک نسل از بهترین فرزندان مبارز مردم ایران ، بلکه از سر دوربینی و برای تطهیر و جلوگیری از آبرو ریزی بیشتر نظام جبار و دیکتاتور حاکم و گردانندگان آن بوده است. سخنران تأکید کرد که روی کار آمدن دار و دسته منتظری در زندان ها پس از آن صورت گرفت که جو غالب بر زندان به رغم تمامی جنایات و وحشی گری شکنجه گران و توپان مزدورشان به یک جو مقاومت و مبارزه تبدیل شده بود و بسیاری از زندانیان به رغم تمام شدن احکام شان در حال "ملی کشی" بودند و جمهوری اسلامی در چنین شرایطی می بایست مسئله زندان و زندانیان سیاسی را حل کند. دار و دسته منتظری برای حل این معضل زمام اداره زندان ها را در دست گرفتند و شروع به تصفیه زندانیان کردند.

رفیق مجد هشتی در پایان با بازگشت به شرایط فعلی با ذکر این واقعیت که اساس استخوان بندی به اصطلاح طلبان و جناح "معتدل" جمهوری اسلامی را همان جلادان دهه ۶۰ تشکیل می دهند، بر این نکته تأکید کرد که هیچ عنصر مترقی و بهتری در میان هیچ یک از جناح های تشکیل دهنده جمهوری اسلامی وجود ندارد و نباید اجازه داد تا ولی فقیه تبهکار جمهوری اسلامی با اتکاء به فراموشی تاریخی و کمک سازش کاران و اپورتونیست های لانه کرده در صفوف مردم با تبلیغات وسیع و آگاهانه خویش جای "جلاد" و "قربانی" در دهه ۶۰ را عوض کند و از جلادان نفرت انگیزی چون لاجوردی ها و خلخالی ها چهره انسان های "بشر دوست" و حامی زندانیان سیاسی دربند بسازد. صحبت های پر احساس سخنران با تشویق بسیار زیاد جمعیت که بخشی از آن ها خود تجربه درد و رنج و شکنجه زندان های جمهوری اسلامی را بر تن داشتند روبرو شد.

در بخش دیگری از مراسم یادمان ، ویدئو کلیپی پخش شد که عنوان آن "در گرمی یاد و خاطره انقلابیونی که در دهه ۶۰ در پیکاری خونین برای آزادی و سوسیالیسم در مقابل ارتجاع ایستادند و قهرمانانه در راه آرمانهای انقلاب خود جان باختند!" بود. این ویدئو کلیپ حاوی تصاویر تاریخی و مقدمه فشرده ای در ارتباط با شرایط روی کار آمدن و تداوم رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و اوضاع سیاسی اجتماعی ای بود که به دهه ۶۰ رسید. در بخش بعدی کلیپ شعری با عنوان "کیستند اینان" خوانده می شد که در تابستان خونین ۶۷ سروده شده و در بزرگداشت یاد تمامی مبارزین و کمونیست هائی است که در دهه ۶۰ به دست جمهوری اسلامی کشته شدند. این شعر با عکس هایی از انقلابیون و مبارزین دهه ۶۰ آراسته شده بود. این ویدئو کلیپ نیز با تشویق پر احساس حضار شرکت کننده در مراسم پاسخ گرفت که به عنوان شاهدین زنده آن جنایت تاریخی چشمان شان با دیدن تصاویر برخی از عزیزان شان از اشک مرطوب شده بود.

مراسم بزرگداشت یاد قربانیان قتل عام دهه ۶۰ یک مراسم مبارزاتی بسیار پر احساس و آموزنده بود که با شرکت بیش از ۱۰۰ نفر از ایرانیان مقیم تورنتو برگزار شد و در یک فضای صمیمی مبارزاتی به پایان رسید.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو - کانادا

۱۵ سپتامبر ۲۰۱۷

اشرف دهقانی

در حاشیه مرگ ابراهیم یزدی



کاریکاتور بالا برگرفته از نشریه "آهنگر" منتشره در اوایل انقلاب می باشد

رخ داد نیز آن بود که بورژوازی وابسته به امپریالیسم ایران و خود امپریالیستها علاوه بر مبادرت به سرکوب و انواع دغلاکاریها در قالب رژیم شاه، هنگامی که سقوط این رژیم مسجل گشت از طریق خمینی دست به یک مکاری بزرگ زده و یکی از فریبکارانه ترین تاکتیک ها را علیه مردم و انقلاب آنها به کار بردند. در همین جا می توان دید که درست برای لاپوشانی این واقعیت است که رسانه های دست راستی همواره کوشیده اند هر آنچه را که مخالف نظر و منافع خود می بینند "تئوری توطئه" نامیده و افشای هر حقیقتی مربوط به انقلاب سال ۱۳۵۷ را غیر

معتبر جلوه دهند.

در دوره شاه مردم ما کاملا به این امر آگاه بودند که ایران کاملا تحت سلطه امپریالیستها و به خصوص امپریالیسم آمریکا قرار دارد و شاه نوکری بیش برای آنها نیست. از این رو در جریان انقلاب، خواست های دموکراتیک توده ها با بزرگترین خواست ضد امپریالیستی شان یعنی استقلال (یا به واقع قطع قطعی هر گونه نفوذ امپریالیستها از ایران) در هم آمیخته و این امر به انقلاب مردم ایران خصلت دموکراتیک و ضد امپریالیستی داده بود. درست با تکیه بر این واقعیت، امپریالیستها به خاطر فریب توده ها سعی کردند بر چهره خمینی و دار و دسته اش ماسک ضد امپریالیستی زده و او را فردی دموکرات، طرفدار رفاه مردم و معتقد به آزادی های دموکراتیک نشان دهند. در این رابطه "دکتر یزدی" وظیفه داشت آنچه به صلاح دشمنان مردم بود و فریب و دروغ بود را در دهان خمینی بگذارد تا وی با زبان خود از راه دور آنها را به مردم ایران اعلام کند. یزدی سخنرانی ها و مصاحبه های خمینی را بر اساس این دغلاکاری ها تنظیم می کرد و به خمینی می آموخت که چگونه خود را فردی ضد امپریالیست و حامی توده های تهیدست نشان دهد. بیهوده نبود که این آخوند پلید تکیه داده بر درخت سیب محل اقامتش در نوفل-لوشاتو در شرایطی که سینه های زنان و مردان انقلابی در صحنه مبارزه آماج گلوله های رژیم شاه قرار داشت، وعده های دلفریبی می داد. او وعده تأمین رفاه برای اکثریت مردم را می داد و روزنامه ها سخنان او را مبنی بر مجانی شدن آب و برق و این که همگان صاحب خانه خواهند شد، منعکس می کردند. خمینی وعده می داد که با افتادن

یزدی نقش اصلی را در راهبرد خمینی مطابق خواست امپریالیسم آمریکا ایفاء می کرد. (۲) در همان سال ۱۳۵۷ پس از سقوط رژیم شاه که دست سانسور هنوز به روزنامه ها نرسیده بود اطلاعاتی در مورد ابراهیم یزدی در اختیار مردم قرار می گرفت که دال بر این بود که وی، "دکتر یزدی" مأمور سیا می باشد. در واقع او یکی از منتقل کنندگان اصلی تصمیمات کنفرانس گوادلوپ به خمینی و کسی بود که وظیفه داشت آن مردک روحانی که به وی لقب "رهبر" و "امام" عطا کردند را از چگونگی اجرای خواست دست اندر کاران امنیتی آمریکا در رابطه با انقلاب مردم ایران مطلع نموده و او را در آن چهارچوب تعلیم دهد تا توطئه و دسیسه های بورژوازی امپریالیستی علیه مردم انقلابی ایران از طریق وی به پیش رود. بی شک اگر روزی تمام اسناد چگونگی روی کار آمدن خمینی منتشر شود جزئیات بیشتری از مأموریت ابراهیم یزدی و نقش وی به عنوان یکی از رابطین نهادهای امنیتی آمریکا با خمینی آشکار خواهد شد. در هر حال در تمام مدتی که خمینی در فرانسه بود ابراهیم یزدی در کنار دو ضلع دیگر "مثلث بیق" به رتق و فتق امور از جمله آموزش خمینی برای انجام مصاحبه و سخنرانی و ترجمه سخنان او با مطبوعات - که گاه نیز معلوم می شد مطالبی را خود قاطی حرفهای خمینی کرده و تحویل گزارشگران می دهد- مشغول بود.

به گفته لنین آموزگار کبیر پرولتاریا که تجربه مبارزات توده ها نه فقط در روسیه بلکه کشورهای دیگر را به صورت احکامی جمع بندی شده که تاریخ صحت آنها را اثبات نموده بیان کرده است، یکی از ابزارهای مهم بورژوازی علیه توده ها توسل به فریب و توطئه می باشد. آنچه در جریان انقلاب مردم ما در سالهای ۵۶-۵۷

امروز دیگر آنقدر اسناد و مدارک در دست است تا سازشکارترین افراد هم به این واقعیت اعتراف کنند که خمینی بر اساس یک نقشه امپریالیستی از شهر نجف در عراق به فرانسه برده شد تا برای ایفای نقش به اصطلاح "رهبر" تحت تعلیم قرار گیرد؛ و پس از آن که افکار عمومی نیز از طریق رسانه های امپریالیستی آماده شد وی به عنوان جانشین شاه به ایران فرستاده شود. این همان پروژه ای بود که رسماً در کنفرانس گوادلوپ مورد تأیید چهار قدرت امپریالیستی قرار گرفت. امپریالیستها تنها موقعی به رفتن شاه رضایت دادند که با اوج گیری جنبش توده ای در سال ۱۳۵۷ و سرکوب خونین تظاهرات توده های تحت ستم ایران در یکی از مناطق پائین شهر تهران (میدان ژاله) در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، معلوم شد که موقعیت انقلابی در ایران به وجود آمده و جنبش انقلابی توده ها دیگر مهار شدنی نیست؛ و لذا آنها در جستجوی یک آلترناتیو مناسب بر آمده و خمینی را برای ایفای این نقش در نظر گرفتند.

با ورود خمینی به دهکده نوفل-لوشاتو سه تن در کنار او حضور یافتند که نقش مشاور و مترجم را بازی کردند. این سه تن بعد از سقوط رژیم شاه و روی کار آمدن جمهوری اسلامی در نزد انسانهای آگاه و مبارز ایران به عنوان "مثلث بیق" معروف شدند که عبارت بودند از بنی صدر (ابوالحسن)، یزدی (ابراهیم) و قطب زاده (صادق). عبارت "مثلث بیق" اولین بار در نشریه فکاهی-روشنگرانه آهنگر که توسط زنده یاد منوچهر محجوبی (۱) و چند تن از یارانش منتشر می شد از ترکیب حروف اول اسم فامیل آن سه نفر ساخته شده بود. در میان این سه تن، ابراهیم

خلق فرستادند تا مانع اقدامات انقلابی آنها شوند. "دکتر یزدی" نیز بلافاصله خود را به سفارت رساند و برای حفاظت از سفارت آمریکا کمینه ای را به ریاست ماشالله قصاب در آنجا مستقر کرد تا جلوی هر گونه حمله ای به سفارت، البته از جانب نیروهای انقلابی، گرفته شود. این را هم می دانیم که وقتی این فکر در جامعه قوت می گرفت که حکومت جدید خواهان اقداماتی انقلابی به نفع توده های مردم نیست، تازه به قدرت رسیده ها به حيله دیگری متوسل شده و با سازماندهی گروهی از اراذل و اوباش به نام "دانشجویان خط امام" خود ظاهراً سفارت آمریکا را مورد حمله قرار دادند تا ثابت کنند که ضد دشمن اصلی توده ها (امپریالیسم آمریکا) هستند و- به گونه ای که مهندس بازرگان، نخست وزیر دولت موقت هر روز در پشت تلویزیون می گفت - مردم باید صبر پیشه کنند و دست از پا خطا نکنند و به دست اندرکاران حکومت فرصت دهند تا کارها را به نفع مردم روبراه کنند. درست در همین زمان بود که بر شدت به اصطلاح ضد امپریالیسم بودن خود افزودند و خمینی مستقیماً آمریکا را مورد خطاب قرار داده و فریاد بر آورد که: "آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند".

در شرایطی که به خاطر انقلاب توده ها شیرازه بسیاری از امور در جامعه در ارتباط با نظم شاهنشاهی در هم ریخته شده بود، یزدی به همراه همدستان قدیمی و جدیدش در ایران، شورائی را به نام "شورای انقلاب" تشکیل دادند تا وضع را سر و سامان داده و نظم جدید ضد خلقی اسلامی خود را جا بیاورند. با روی کار آمدن خمینی یکی از وظایف یزدی در این شورا تعیین تکلیف با عناصر ضد انقلاب دست اندر کار رژیم سابق که دستگیر شده بودند بود. در این مقطع "دکتر یزدی" در هیئت یک جلاد ظاهر شد. او با سوء استفاده از خشم و نفرت شدید و به حق توده های رنجیده ایران نسبت به سرکوبگران و مهره های ظالم دستگاه رژیم شاه، بدون ترتیب دادن یک دادگاه عادلانه برای آن عناصر، شخصا آنها را بازجویی و حکم اعدامشان را صادر می کرد. بر اساس آنچه تا کنون منتشر شده چهار تن از امرای ارتش به نام های سپهبد رحیمی، رئیس شهربانی، ارتشبد نصیری، رئیس ساواک و سرلشگر ناجی و سرلشگر خسروداد که به ترتیب فرماندهان ارتش در نیروی زمینی و هوائی بودند با حکم یزدی اعدام شدند.

کشتار دستگیر شدگان که البته بخشی از آنان را ساواکی های رده پائین تشکیل می دادند در مدرسه رفاه و علوی صورت می گرفت و در آنجا بود که بین یزدی و خلخالی (قاتل رذل و فرومایه توده های مردم ایران و به خصوص خلق کرد و ترکمن صحرا) یعنی بین دو جلاد دعوا و مرافعه وجود داشت که به گونه ای که خلخالی در

با روی کار آمدن خمینی یکی از وظایف یزدی در این شورا تعیین تکلیف با عناصر ضد انقلاب دست اندر کار رژیم سابق که دستگیر شده بودند بود. در این مقطع "دکتر یزدی" در هیئت یک جلاد ظاهر شد. او با سوء استفاده از خشم و نفرت شدید و به حق توده های رنجیده ایران نسبت به سرکوبگران و مهره های ظالم دستگاه رژیم شاه، بدون ترتیب دادن یک دادگاه عادلانه برای آن عناصر، شخصا آنها را بازجویی و حکم اعدامشان را صادر می کرد. بر اساس آنچه تا کنون منتشر شده چهار تن از امرای ارتش به نام های سپهبد رحیمی، رئیس شهربانی، ارتشبد نصیری، رئیس ساواک و سرلشگر ناجی و سرلشگر خسروداد که به ترتیب فرماندهان ارتش در نیروی زمینی و هوائی بودند با حکم یزدی اعدام شدند.

کردن نیروهای مرتجع اسلامی در افغانستان و به راه انداختن جنگ در آنجا و دخیل کردن نیروهای مسلح ایران ظاهراً تحت فرمان خمینی در این جنگ بود. اما سیاست "کمر بند سبز" به همینجا ختم نشد. موفقیت نقش شدیداً ارتجاعی ای که جمهوری اسلامی چه در ایران و چه با سیاست "صدور انقلاب اسلامی" در کشورهای همسایه به ایفای آن مشغول شد، چشم انداز گسترش این سیاست را در مقابل امپریالیسم آمریکا قرار داد. سیاستی که نتایج عملی آن تا به امروز در قالب شرارت ها و قساوت هائی که امپریالیسم آمریکا و شرکا علیه مردم کل منطقه خاورمیانه سازمان داده اند و آخرین آنها را مردم در هیئت داعش شاهدند، تا دوام یافته است.

واقعیت نشان داد که نه خمینی و نه یاران مزدور دور و برش هیچکدام ضد امپریالیست و ضد امپریالیسم آمریکا که به خصوص علیه آن شعار می دادند نبودند. این امر اتفاقاً پس از برجیده شدن بساط سلطنت در ایران، در همان اوایل کسب قدرت سیاسی توسط خمینی و دار و دسته اش، برای مردم هشیار آشکار گشت. در آن مقطع، توده های آگاهی که صداقت، شجاعت و فداکاری های چریکهای فدائی خلق در سالهای اول دهه ۵۰ الهام بخش مبارزانشان بود به مثابه هواداران آن کمونیست های فدائی (بدون ارتباط با سازشکاران و اپورتونیستهای لانه کرده در رأس سازمان چریکهای فدائی خلق) به سفارت آمریکا در تهران حمله کردند. اما مدعیان دشمنی با آمریکا، خمینی و مقریین اش با نگرانی تمام که مبادا کاری علیه آمریکا صورت بگیرد و مثلاً اسناد آن جاسوسخانه و مقر ارتجاع به دست توده های مردم بیافتد نیروهای مسلح خود را به سراغ توده های انقلابی هوادار چریکهای فدائی

قدرت به دست جمهوری اسلامی، در ایران آزادی و دموکراسی به وجود خواهد آمد تا آنجا که کمونیستها هم در ابراز عقایدشان آزاد خواهند بود. او حتی با توجه به تجربه تلخ طبقات پائین جامعه از آخوندها و آگاهی و شناخت بسیاری از روشنفکران مبارز ایران از این انگل های اجتماعی، با اعتراف به این که خیلی ها در ایران "آخوند و فاحشه" را در یک ردیف قرار می دهند به مردم اطمینان می داد که آخوند ها در قدرت سیاسی دخیل نخواهند بود و خودش هم وقتی به ایران بیاید به شهر قم رفته و در سیاست دخالت نخواهد کرد. عین سخن او چنین است: "من طلبه می خواهم به قم بروم و روشنفکران متعهد به اسلام و آگاه به امور هستند که با اراده و رأی مردم حکومت را اداره خواهند کرد". امروز دیگر همه می دانند که آن وعده ها دروغ بوده و صرفاً برای فریب مردم مطرح می شدند و به واقع در خدمت توطئه ای قرار داشتند که بورژوازی امپریالیستی علیه مردم تحت ستم ایران تدارک می دید.

در این دوره افراد سرشناس مختلفی علناً به دیدار خمینی می رفتند از جمله رمزی کلارک، دادستان پیشین آمریکا که حامل پیامی از جیمی کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا به خمینی بود. روشن است که مردم ایران هیچوقت از محتوای آن پیام مطلع نشدند و یزدی نیز که تنها فردی بود که در آن ملاقات به عنوان مترجم حضور داشت، هیچوقت نگفت که پیام جیمی کارتر چه بود و در آن ملاقات چه مسائلی مطرح شد. اما واقعیت این است که چنین ملاقات هائی با مقامات برجسته دولت آمریکا و اطمینان خاطر هائی که آنها به خمینی می دادند باعث می شد که وی با قاطعیت از لزوم سقوط رژیم شاه و روی کار آمدن یک حکومت اسلامی طرفدار "مستضعفین" سخن گوید. خمینی در شرایطی که محافلی از بورژوازی در ایران سعی می کردند با ایجاد تغییراتی در دستگاه حکومتی (شاه سلطنت کند، نه حکومت) از سقوط رژیم شاه جلوگیری کنند درست با دیدن دست اربابان (امپریالیستها) در پشت سر خود، از فرانسه با قاطعیت فریاد بر می آورد که "شاه باید برود"، عبارتی که حرف دل انبوه مردم انقلابی ایران بود.

خطی که "دکتر یزدی" مأموریت پیشبرد آن توسط خمینی را داشت و هدفش فریب توده ها و مقابله با انقلاب مردم ما بود، در راستای خط استراتژیکی ای قرار داشت که توسط برژینسکی، یکی از استراتژیست های امپریالیسم آمریکا برای کل منطقه خاورمیانه تدارک دیده شده بود، خطی که بعداً تحت عنوان سیاست "کمر بند سبز" شناخته شد. نتایج عملی سیاست "کمر بند سبز" نه فقط با حربه اسلام به شکست کشاندن انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک مردم ایران بود بلکه در ضدیت با شوروی سابق مسلح

خطرات خود ادعا کرده است وی با رجوع به خمینی بر یزدی فائق آمده بود.

واضح است که هدف یزدی، این عنصر سرسپرده دولت آمریکا از اعدام سریع مقامات بالای رژیم شاه از بین بردن اطلاعات آنها بود. در حالی که اگر انقلاب ایران پیروز می شد، این عناصر و دیگر وابستگان به رژیم شاه می بایست در یک دادگاه علنی با شرکت وسیع توده های مردم مورد محاکمه قرار می گرفتند. در این صورت آنها مجبور می شدند بسیاری از مسایل پشت پرده رژیم شاه را که به واقع بیانگر بخشی از تاریخ جامعه ایران بود را افشاء کنند. مسلم است که در این پروسه، هم بر آگاهی سیاسی- اجتماعی مردم افزوده می شد و هم محاکمه شونده ها امکان دفاع از خود را یافته و حکم انقلابی به جا و درستی در مورد آنها اعمال می شد.

به این نکته هم باید اشاره کرد که صدور حکم اعدام بدون برپائی دادگاه صالح جهت محاکمه سران و وابستگان به رژیم شاه از طرف یزدی و همپالگی هایش بعدها به مستمسکی برای رسانه های راست تبدیل شد که مسئولیتش را به گردن توده های انقلابی انداختند که به حق خواهان اعدام دشمنان خود که دستانشان تا مرفق به خون مردم آغشته بود، بودند. مرتجعین و همه راست ها آن توده ها را مورد سرزنش قرار داده و این طور تبلیغ کرده و می کنند که اگر مردم خواهان اعدام عناصر دشمن و آن جنایتکاران سرکوبگر نبودند گویا یزدی ها و خلخالی ها و آخوندهائی چون هادی غفاری و همپالگی هایشان هم دست به چنان رذالت هائی نمی زدند. این را هم باید گفت که رسانه های طرفدار بورژوازی که هرگز حقیقت را به مردم نمی گویند اگر در مورد اعدام عناصر ضد خلقی متعلق به رژیم شاه حساسیت نشان داده و تا حدی سرو صدا راه انداختند اما موقعی که ارتش شاهنشاهی تازه اسلامی شده، تنها حدود یک ماه بعد از قدرت گیری خمینی و دارو دسته اش با حمله به مردم سنج، کشتاری خونین در آنجا به راه انداخت، حساسیتی نشان ندادند. آنها در جریان اعدام های گسترده و فجیعی که خلخالی در کردستان و بعد در نقاط دیگر به راه انداخت نیز این گونه رفتار کردند، گویی اتفاق مهمی در جریان نبود، آنهم اتفاقی چنان خونین و ظالمانه. آیا این بار هم تقصیر مردم انقلابی بود !!؟ و اگر آنها خواهان اعدام جنایتکاران و سرکوبگرانشان نمی شدند جمهوری اسلامی هم خون مردم کردستان و دیگر توده ها در اقصی نقاط ایران را بر زمین نمی ریخت؟ صرفنظر از توجیه گران سیاست های دشمنان مردم، تنها ابلهان که شناختی از قانونمندی های مبارزه طبقاتی ندارند ممکن است چنین فکر کنند.

امروز دیگر بر همگان آشکار است که متأسفانه قریب به اتفاق کسانی که در آن زمان در رأس سازمانهای اپوزیسیون چه با ادعای اعتقاد به کمونیسم و یا غیر آن قرار گرفته بودند قادر به تشخیص حیلۀ های دشمنان مردم نشدند و از آنجا که خود قریب بورژوازی را خورده بودند پس از آنکه جمهوری اسلامی بر سر کار آمد نیروی سازمانی خود را - که اغلب از جوانان انقلابی تشکیل شده بود- در پرتو سیاست های سازشکارانه و مماشات طلبانه خود در عمل در جهت تحکیم پایه های رژیم جمهوری اسلامی به کار گرفتند؛ و تا آنجا پیش رفتند که چشم بر همه سرکوبها و اعمال ضد انقلابی این رژیم بسته و با نسبت دادن آنها به این یا آن فرد و یا این یا آن جناح حکومتی، جمهوری اسلامی را تطهیر و به این ترتیب به سهم خود به فریب توده ها پرداختند.

در اینجا باید به یک واقعیت تلخ دیگر که مربوط به عملکرد نیروهای دنباله روی بورژوازی (خرده بورژوازی) در آن مقطع می باشد نیز اشاره کرد. امروز دیگر بر همگان آشکار است که متأسفانه قریب به اتفاق کسانی که در آن زمان در رأس سازمانهای اپوزیسیون چه با ادعای اعتقاد به کمونیسم و یا غیر آن قرار گرفته بودند قادر به تشخیص حیلۀ های دشمنان مردم نشدند و در نتیجه نه تنها نتوانستند در جامعه نقش آگاهی دهنده و روشنگرانه داشته باشند بلکه از آنجا که خود قریب بورژوازی را خورده بودند پس از آنکه جمهوری اسلامی بر سر کار آمد نیروی سازمانی خود را - که اغلب از جوانان انقلابی تشکیل شده بود- در پرتو سیاست های سازشکارانه و مماشات طلبانه خود در عمل در جهت تحکیم پایه های رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به کار گرفتند؛ و تا آنجا پیش رفتند که چشم بر همه سرکوبها و اعمال ضد انقلابی این رژیم بسته و با نسبت دادن آنها به این یا آن فرد و یا این یا آن جناح حکومتی، جمهوری اسلامی را تطهیر و به این ترتیب به سهم خود به فریب توده ها پرداختند. در این میان چریکهای فدائی خلق تنها نیروی سیاسی بودند که صف خود را از همه جریانات سازشکار و مماشات طلب (با ماهیت خرده بورژوائی) جدا کرده و با اعمال و رفتار خود نشان دادند که به مثابه یک نیروی سیاسی، متعلق به طبقه کارگر بوده و خواست و ایده های حقیقت طلبانه آنها را در جامعه انعکاس می دهند.

اما جدا از سازمان های سیاسی، در میان توده ها و روشنفکران مبارز منفرد، انسانهای هشیار، مطلع و درس آموخته از تاریخ معاصر ایران وجود داشتند که تا حد زیادی به تاکتیک محیلانه امپریالیستها پی برده و به هر شکلی دست به افشاءگری زده و سعی در تأثیر گذاری در محیط داشتند. علاوه بر زنان و مردانی از میان

مردم عادی تجربه دیده، از میان روشنفکران انقلابی به عنوان یک نمونه می توان از زندانی سیاسی مبارز و بسیار مقاوم زندانهای شاه، غلامحسین اشترازی یاد کرد که هنگامی که پس از آزادی از زندان با جمعی از یاران در شهر بروجرد در مزار انقلابی دلاور شهید، همایون کتیرائی جمع شدند به آن یاران تأکید کرد که سخن حقیقی در مورد رژیم تازه روی کار آمده همان است که اشرف می گوید- که منظورش تأیید مطالبی بود که در جزوه " مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" آمده بود. از این گونه عناصر آگاه و روشن بین در جامعه ایران کم نبودند و برجسته ترین آنها زنده یاد احمد شاملو، شاعر نامدار ایران بود. شاملو با برخورداری از روحیه آزاده گی و به عنوان یک انسان واقعا آزادیخواه و هشیار از همان ابتدا متوجه توطئه ها و دسیسه های دشمنان علیه انقلاب مردم ایران گشت و در اولین فرصت چه با اشعار و چه با نوشته های پرمحتوای خود دست به کار روشنگری و افشاگری زد.

استفاده از تجارب گذشته و درس آموزی از آنها به خصوص با توجه به آنچه امپریالیستها با ایفای نقش های ضد انقلابی از طرف عناصر حیلۀ گری چون ابراهیم یزدی بر سر انقلاب مردم ما آوردند، برای توده ها و روشنفکران مبارز امری شدیداً لازم و ضروری است. با درس آموزی از گذشته و با تکیه بر تجارب گذشته می توان راه را بر بسیاری از توجیه کاریهای بورژوازی و نیروهای دنباله روی آنها بست و کار آنها را در فریب توده ها با دشواری روبرو ساخت. درست به همین منظور جا دارد که این مقاله با ضمیمه کردن بخشی از مصاحبه نشریه "تهران مصور" با احمد شاملو که به سهم خود نه تنها افشاگر چهره ابراهیم یزدی می باشد بلکه نقش برخی از پادوها و فعل و انفعالات دوره قبل از انقلاب را نیز نشان می دهد پایان یابد. آنچه در زیر می آید بخشی از آن مصاحبه است که در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۸ صورت گرفته است:

"سئوال - پس از سقوط رژیم سابق، چهره های عجیب و غریبی ظاهر شدند که نامشان برای ملت آشنا نبود. اینها بیشتر کسانی هستند که بیرون از ایران فعالیت داشته اند، حوالی کاخ سفید و زیر نظر پلیس آمریکا تظاهراتی با روی پوشیده علیه رژیم شاه داشته اند، و اینک که با جلال و جبروت و پس از آنکه ملت ۵۰ هزار کشته داد و همین کشته ها راه بازگشت آنها را هموار کرد، به وطن بازگشته اند. آنها را که سالها در این زندان بزرگ زیسته اند، قبول ندارند، آنها انقلابیون روزهای آخرند، در دو سال و نیمی که دور از وطن می زیستید، با هیچ کدام اینها برخورد داشته اید؟

تشکیل می‌شود و از من مصرا خواسته‌اند شما را در جریان بگذارم و به حضور در آن جلسه دعوت کنم.

- جلسه در کجا تشکیل می‌شود آقای کلینتون؟

- در منزل رالف شانمن.

- پس لابد مربوط به فعالیت‌های «کیفی» است.

- اوه، نه، کیفی را فراموش کنید. از ایرانی‌ها فقط شما هستید. جلسه مربوط است به چند «آمریکایی دوستدار ایران».

رفتیم. آدم‌های مشکوکی بودند که خوشبختانه در همان لحظات اول مچشان باز شد، زیرا پروفیسور «ریچارد فالد» (که سرشناس‌ترین فرد جمع بود و او را به عنوان رهبر جنبش جوانان مخالف با جنگ ویتنام معرفی می‌کردند و این خودش مهم‌ترین سندی بود که او را به همدستی با بوروکراسی رسوای آمریکا متهم می‌کرد) احمقانه خودش را لو داد. معلوم

شد از دوستان نزدیک سید حسین نصر است و دو ماه قبل در اسپانیا با او دیداری داشته و از طرف او و دولت علیه به ایران دعوت شده (لابد برای تهیه گزارش از جو انقلابی ایران!).

من بی‌معنی بودن ترکیب هیاتی را که قرار بود به ایران سفر کنند خاطرنشان کردم و گفتم در ایران هیچ کس حاضر نخواهد شد با این افراد سخن بگوید و خود آنها هم طی هفته بعد به این بهانه که «رهبر جنبش جوانان مخالف جنگ» می‌ترسد به ایران برود و منصرف شده است، قضیه را مختومه اعلام کردند (و در واقع به این دستاویز مرا از تعقیب قضیه مانع شدند).

اما نکته مهم‌تر حضور جوانی ایرانی بود در این جمع، که در راه بازگشت با من به خانه آمد. او یکی از فعالین کنفدراسیون در شاخه مائونیست‌ها بود که از سرسخت‌ترین مخالفان گروه کیفی بودند و آنها را به محافل عمومی خود نیز راه نمی‌دادند و هر جا سر و کله براهنی آفتابی می‌شد کاسه کوزه‌اش را به هم می‌ریختند. او به من توضیح داد که از طرف سازمان خود مأمور کار کردن با این «آمریکایی‌های دوستدار ایران» است. (قیافه رالف شانمن و بابک زهرایی از جلو نظرم دور نمی‌شد!)

چندی بعد مرا برای ایراد سخنرانی برای «آمریکایی‌های ایران‌دوست» به واشینگتن دعوت کردند. اینکه من چه داشتم به این دوستان مشکوک ایران بگویم مسئله دیگری است و نوار آن سخنرانی هم موجود است، اما نکته جالبی که می‌خواهم بگویم آشنا شدن من بود با یکی از آن به قول شما «چهره‌های عجیب و غریب!»

یکی، دو ساعت پیش از شروع برنامه، ما را به خانه یکی از آن «آمریکایی‌های خوب» بردند که با «دیگران» آشنا بشویم. صاحبخانه یکی از «ایران‌شناسان فارسی‌دان آمریکایی» بود. جوان کنفدراسیونی در آنجا بود و یک ایرانی دیگر که

استفاده از تجارب گذشته و درس آموزی از آنها به خصوص با توجه به آنچه امپریالیستها با ابفای نقش های ضد انقلابی از طرف عناصر حبله گری چون ابراهیم یزدی بر سر انقلاب مردم ما آوردند، برای توده ها و روشنفکران مبارز امری شدیداً لازم و ضروری است. با درس آموزی از گذشته و با تکیه بر تجارب گذشته می توان راه را بر بسیاری از توجیه کاریهای بورژوازی و نیروهای دنباله روی آنها بست و کار آنها را در فریب توده ها با دشواری روبرو ساخت. درست به همین منظور جا دارد که این مقاله با ضمیمه کردن بخشی از مصاحبه نشریه "تهران مصور" با احمد شاملو که به سهم خود نه تنها افشاگر چهره ابراهیم یزدی می باشد بلکه نقش برخی از پادوها و فعل و انفعالات دوره قبل از انقلاب را نیز نشان می دهد پایان یابد.

به صورت آگهی چاپ کنیم برای آن چند هزار دلار (مبلغش به خاطر من نیست) حق‌الدرج مطالبه کردند که سنگ بزرگ بود و علامت نزدن. در چنین شرایطی بخش یک چنان برنامه‌ای در آن ساعت و با آن محتوا از شبکه سراسری آمریکا به شدت «بو می‌داد». کسانی بی‌درنگ گفتند که برای آینده انقلابی رئیس‌جمهور می‌تراشند، و کسان دیگری به یاد اوایل کار آخوند بی‌سر و پایی به نام سید ضیاءالدین طباطبایی افتادند و گفتند کار شاه ساخته است!

بله. چهره‌های به راستی عجیب و غریب! فی‌المثل یک روز آقای رالف شانمن در رکاب حضرت بابک زهرایی سرافرازم کرده بود که مرا به لزوم همکاری با آقای دکتر براهنی مجاب کند. البته تا این جای مسئله قابل قبول است، چون که آقای شانمن از همکاران مؤثر گروه «کیفی» بود، و آقای براهنی رئیس افتخاری آن (توضیحا عرض کنم «کیفی» از حروف اول «کمیته برای دفاع از آزادی هنر و اندیشه در ایران» ترکیب شده بود). چیزی که به قول جاهل‌ها «توی کت آدم نمی‌رفت» وساطت آقای زهرایی بود که چندی پیش از آن، با کمک دوست بسیار عزیز من نعمت جزایری کشف کرده بود که آقای دکتر براهنی مرا به انجمن بین‌المللی قلم «رئیس سابق اداره سانسور» معرفی کرده و از این طریق باعث به هم خوردن سخنرانی من در یکی از مهم‌ترین جلسات روشنفکری نیویورک شده است! - خوب، و حالا رالف شانمن را آورده بود که مرا به همکاری با دکتر براهنی و کمیته کیفی متقاعد کند!

یک سال بعد اتفاق جالب‌تری افتاد: پروفیسور کلینتون (از دانشگاه پرینستون) به من اطلاع داد که چند تن «آمریکایی خوب» می‌خواهند برای بررسی جریان‌اتی که در ایران آغاز شده به ایران بروند. فلان روز برای مطالعه در این امر جلسه‌ای

پاسخ: ناچار! و آن هم چه چهره‌هایی، و میان این چهره‌ها چه رشنه‌های نار عنکبوتی مرموزی! آشنایی با بعضی از این چهره‌ها در شرایطی صورت می‌گرفت که قابل تأمل بود. مثلاً قیافه ملیح آقای قطب‌زاده را اولین بار اواخر زمستان ۵۶ زیارت کردم. در برنامه «۶۰ دقیقه» که کم و بیش پربیننده‌ترین برنامه یکی از کانال‌های تلویزیونی سراسری آمریکا است و در اهمیت آن همین بس که ساعت بخشش هشت شب یکشنبه است.

برنامه حکایت از آن می‌کرد که شاه و ساواک مخوفش آدمکش ویژه‌ای را استخدام کرده به پاریس فرستاده‌اند، با پاسپورت مخصوص و دعای زبان‌بند و آلات و ادوات ناربه، تا یکی از سرسخت‌ترین دشمنان رژیم را از سطح زمین براندازد. آدمکش ویژه نام سینمایی ویژه‌ای داشت که بینندگان محترم را سخت تحت تأثیر قرار می‌داد. اگر اشتباه نکنم، این نام ویژه خان پیرا یا پیراخان بود. جالب اینکه هیات ظاهری او هم کاملاً با نقش سینماییش تطبیق می‌کرد: قیافه‌ای داشت کم و بیش شبیه فرانکشتین، و یک پایش هم از زانو تا نمی‌شد یا کوتاه‌تر از پای دیگرش بود و فی‌الواقع قاتل خون‌آشام داستان هیچکاک «مردی که می‌لنگید» را به یاد می‌آورد. گیرم سناریوی فیلم ناگهان از وسط کار منحرف می‌شد و داستان سراسر زد و خورد و قتل و جنایتی که اجزایش با این دقت فراهم آمده بود ناگهان سانتی‌مانتال از آب در می‌آمد: آدمکش ساواک، پس از تمهید همه مقدمات، از مشاهده دشمن سرسخت رژیم گرفتار رقیق‌ترین عواطف بشردوستانه می‌شد، دست و پایش به لرزه می‌افتاد، به جوانی و جهالت «هدف متحرک» رحمش می‌آمد و طی مراسم سوزن‌کای آلات و ادوات قتل را با یک شاخه گل سرخ در یکی از کافه‌های پاریس تسلیم او می‌کرد (البته در برابر دوربین خبرنگار!). نات خارجی برنامه این‌هاست:

۱) از مخالفان رژیم که در دسترس ما بودند کسی این «سرسخت‌ترین دشمن رژیم شاه» را نمی‌شناخت. فقط یک نفر اظهار داشت که آقا از چپ‌نماهای ایام صباوت بوده که هشت، نه سال پیش، به دلیل کشف روابطش با سازمان سیا از کنفدراسیون دانشجویان اخراج شده است.

۲) در آن ایام و تا دو سال بعد از آن، وسایل ارتباط جمعی آمریکا کلمه‌ای در مخالفت با رژیم شاه بخش نمی‌کردند. حتی چند ماه بعد، پاسخی که من به مقاله توهین‌آمیز فریدون هویدا (منتشر شده در نیویورک‌تایمز) نوشتم، علی‌رغم کوشش من و دوستانم و توصیه‌هایی که چند نویسنده سرشناس به سردبیر روزنامه کردند به چاپ نرسید، و هنگامی که ناگزیر خواستیم آن را

گزارشی از مراسم بزرگداشت خاطره شهدای دهه ۶۰ در آمستردام هلند



در روز های دوم و سوم سپتامبر ۲۰۱۷، شهر آمستردام در هلند شاهد دو مراسم جداگانه بود. هر دوی این مراسم ها در گرامیداشت یاد و خاطره آزادی خواهانی بر پا شده بود که در دهه ۶۰ در مصاف با رژیم ددمنش جمهوری اسلامی جان شان را وثیقه رسیدن به آزادی و سوسیالیسم کردند.

این دو مراسم با فراخوان کمیته میز کتاب آمستردام که فعالین چریکهای فدائی خلق در هلند، یکی از اعضای آن می باشند، برگزار شد. رفا و برگزار کنندگان مراسم در جریان تبلیغات خویش در طول این دو روز بر نقش تاریخی و تبهکارانه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی به مثابه مسئول کشتار دهه ۶۰ و نقطه اوج آن، یعنی کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ تاکید کردند و سیاست های ضد خلقی این رژیم سرکوب گر را افشاء نمودند. در هر دوی این مراسم، بر این حقیقت تاکید گشته بود که بدون نابودی این رژیم با همه دار و دسته های جنایت کار درونی اش امکان رسیدن به آرمان های جانباختگان دهه ۶۰ یعنی آن جان های شیفته که قهرمانانه در مقابل ولی فقیه ایستادند و تف بر چهره جادوگر پیر انداختند، وجود نخواهد داشت.

مراسم روز شنبه که در میدان "دام" آمستردام برگزار شد، حاوی نمایشگاه عکس و بنر هائی بود که بر آنان خلاصه ای از عملکرد جمهوری اسلامی به زبان انگلیسی نوشته شده بود. بازدید از این نمایشگاه عکس و مطالعه مطالب آن، هر وجدان آگاهی را با عمق ددمنشی دیکتاتوری حاکم بر ایران آشنا می نمود. همچنین در طول مراسم، مطالب کوتاهی در رابطه با اوضاع جاری در ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی از پشت بلندگو، دائما به زبان های هلندی، انگلیسی و فارسی به سمع حاضرین می رسید و توجه عابری را به خود جلب می کرد. در جریان این مراسم رفیق مجد هشتی از بازماندگان کشتار سال ۶۷ نیز به زبان انگلیسی بار ها بخش هائی از تجربیات عینی و سرگذشت خود در زندان اصفهان را با مردم در میان گذاشت. این سخنرانی های افشاگرانه با استقبال جمعیت روبرو می شد.

در قسمت دیگری از مراسم میدان دام که از ساعت ۳ تا ۷ بعد از ظهر ادامه داشت، میز کتاب فعالین چریکهای فدائی خلق در هلند گذاشته شده بود که به بازدید کنندگان امکان می داد تا با آثار و مواضع چریکهای فدائی خلق هر چه بیشتر آشنا شوند.

در مراسم روز یکشنبه سوم سپتامبر که در سالن محل میز کتاب آمستردام برگزار شد، رفیق مجد هشتی از بازماندگان کشتار سراسری دهه ۶۰ حضور داشت که به عنوان سخنران، گوشه هائی از خاطرات خود در سال های که در زندان اصفهان به سر می برد را مطرح کرد. این خاطرات حاکی از جنایات بی حد و مرز دژخیمان جمهوری اسلامی علیه زندانیان سیاسی قهرمان در دهه ۶۰ بود. رفیق سخنران در جریان صحبت هایش، از جمله به "کلاس های ایدئولوژیک" که به ابتکار آیت الله منتظری و طرفدارانش بر پا شده بود اشاره کرد و با تکیه بر واقعیتی که خود به چشم دیده بود، جنایات اعمال ضد خلقی زندانیان و دژخیمان را توصیف نمود که بعدها خود را در لباس اطلاع طلبان حکومتی پوشانده و در تلاش بودند تا رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی را اصلاح پذیر جلوه داده و با فریب مردم، پایه های استبداد دینی در ایران را محکم سازند. به دنبال این سخنرانی و پس از یک تنفس کوتاه، نوبت به پرسش و پاسخ رسید که طی آن سخنران به پرسش های حضار پاسخ داد.

در این مراسم که از ساعت ۲ تا ۵ بعد از ظهر ادامه داشت، فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در هلند با گذاشتن میز کتاب به معرفی انتشارات سازمان پرداختند.

ظاهرا از روز قبل مهمان آن ایران شناس بود و رفتاری عشوه آلود داشت و در اتاق ها با جوراب می گشت و پیدا بود که «خانه خودی» است و هنگامی که ما را به هم معرفی کردند دهانم از حیرت باز ماند. اسم شریف حضرتش دکتر یزدی بود، کسی که چند بار دیگر حرفش را شنیده بودم و همیشه شیخی فشری و اهل پاکی نجسی ازش در ذهنم ساخته شده بود. اینکه زن من مجاور ایشان نشسته بود و پس از چند لحظه با نفرت جای خود را عوض کرد آن قدر مرا متعجب نکرد که دریافت این واقعیت که تدارک کننده این کنفرانس با شرکت آقای دکتر یزدی (مذهبی؟) و دوستان آمریکایی (سیا؟) و همزمان رالف شانمن (کیفی؟)، درست همان شاخه کنفدراسیون (مائونیست؟) است!

می بینید که چهره ها واقعا عجیب و غریبند و عجیب غریب تر از آن ها رشته های تار عنکبوتی در ظاهر غیرقابل تشخیص است که آن ها را به یکدیگر می پیوندند."

زیر نویس ها:

(۱) بر روی سنگ مزار منوچهر محجوبی که در لندن در نزدیکی آرامگاه کارل مارکس، آموزگار کبیر پرولتاریا قرار دارد شعر پر معنایی نوشته شده است که حیف است در اینجا ذکر نشود. این شعر مناسب حال او و همه زنده یادانی است که سودای خدمت به توده ها را داشتند.

من آن پیکر بی روان نیستم

مرا کم نگرید آن نیستم

که من زنده در پیکر مردمم

اگر چند در ازدحامش گمم

منوچهر محجوبی ۱۳۶۷-۱۳۱۵

(۲) یزدی در آمریکا در رأس تشکل کوچکی به نام "انجمن اسلامی" قرار داشت که کارش صرفا تربیت ایدئولوژیکی اعضای انجمن بود که به خصوص بعد از تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق ایران (اعلام مارکسیست شدن آن سازمان) سمت گیری شدید و آشکار ضد کمونیستی به خود گرفته بود. در شرایطی که دانشجویان متشکل در کنفدراسیون در سطح گسترده ای علیه رژیم شاه فعالیت می کردند، یزدی اعضای این انجمن را از هر حرکت سیاسی علیه رژیم شاه بر حذر داشته بود، با این توجیه که با عدم مبارزه علنی علیه رژیم شاه و شناساندن خود به ساواک در خارج از کشور، در زمان مناسب به ایران رفته و جهاد خواهند کرد. در سال ۱۳۵۷ چنین شخصی ناگهان سرو کله اش در نوفل لوشاتو به عنوان یک به اصطلاح انقلابی دو آتشه و "سرسختترین دشمن رژیم شاه" پیدا شد که در کنار خمینی به کمتر از رفتن شاه و سقوط رژیمش رضایت نمی داد.

رایج بود. کابل چیزی بود که بطور خیلی وسیعی استفاده می‌کردند و اصلاً به اینکه چه اتفاقی زیر شکنجه می افتد کاری نداشتند. اصلاً مسأله شان نبود. هر کسی هم زیر شکنجه کشته میشد نه چیز عجیب و غریبی برای اون جلاد ها بود و نه در واقع حد و حسابی وجود داشت. به موقعی بازجو ها ممکن بود فکر کنند که مثلاً ۲۴ ساعت شما را شکنجه بدن بقیه اطلاعات شما بدرد نمی خوره. اما این قضیه در آن سال و اونجا معنی نداشت. نه ساعتش معنی داشت و نه وقتش معنی داشت. در هر آن و در هر واحدی می توانستند شکنجه را انجام دهند.

یکی از مخوف ترین شکنجه گاهای ایران به جایی است نزدیک اصفهان به اسم باغ کاشفی. این باغ مال یکی از زمین دارهای قدیمی اصفهان بود به اسم کاشفی. یک باغ خیلی بزرگ بود که بیشتر محل نگهداری اسب و این چیزها بود. زندانبانان این اصطبل های اسب ها را تبدیل کرده بودند به سلول و دو سری سلول درست کرده بودند مقابل هم. دو تا سلول های آخر که نزدیک دستشویی بودند ما به آنها اصطلاحاً میگفتیم کاخ. چون توالت ها توی سلول بود. کسانی را که خیلی شکنجه شده بودند میبردند توی آن سلول ها نگه میداشتند. کلاً سه بار میبردند دستشویی. به جز این تحت هیچ شرایطی در را باز نمیکردند. یعنی هر کسی اگر از درد هم می مرد و احتیاج به دستشویی داشت اصلاً امکان نداشت بیشتر از سه بار کسی را ببرند دستشویی. هر که را میبردند دستشویی چشم بسته بود معمولاً یک سمت اتاق را اول باهم میبردند و بعد سمت دیگر اتاق را میبردند. اکثر آنها توی که توی اون دوره توی کمیته صحرایی بودند همه به طورشدیدی شکنجه شده بودند. من خاطراتی از آنجا دارم که فراموش نشدنی است. مثلاً کسانی را آنجا دیدم که شاید بگم شجاع ترین آدم هائی بودند که توی زندگیم دیده ام. برای نمونه سیف الله شیخ سادات سامانی از هواداران مجاهدین که بنائی بود از شهر کرد که حدوداً ۲۰ سال سن داشت.

مسئول شهری مجاهدین در اصفهان او را لو داده بود؛ و گفته بود که او جا سازی اسلحه میکرده و تاکید کرده بود که سیف الله یک سری جا سازی کرده ولی من نمیدونم کجاست. به همین دلیل هم بازجوها بطور وحشیانه ای سیف الله را شکنجه کرده بودند که این جا سازی ها را پیدا کنند. ولی او نمی گفت تمام پشتش را با سیگار سوزانده بودند. من و سیف الله با هم توی یک سلول بودیم توی یکی از اون کاخ ها. من خودم وضعیت خیلی بد بود ولی وضعیت سیف الله ده برابر من بدتر بود. ولی هیچ وقت نمی گذاشت من کمکش کنم. مثلاً ما به هم کمک میکردیم تا نزدیک دستشویی که داخل سلول بود بریم. با اینکه وضعیتش

نه فراموش می کنیم و نه می بخشیم!



پیام فدایی: آنچه در زیر می آید متن سخنرانی رفیق محمد هشی از زندانیان سیاسی دهه ۶۰ می باشد که در تاریخ سوم سپتامبر ۲۰۱۷ در محل میز کتاب آمستردام ایراد شد. این سخنرانی با اصلاحاتی از سوی سخنران برای چاپ آماده گشت که در زیر آن را مشاهده می کنید.

پیکان آمدند دم مسجدی که منو نگه داشته بودند توی خیابون و منو بردند به مسجدی که تحت کنترل مستقیم آیت الله طاهری بود به اسم مسجد اعظم حسین آباد. پشت مسجد به کوچه باریکی بود که معمولاً دستگیر شدگان را آنجا نگه میداشتند بعد میبردند تو مسجد. از همون بدو ورود به اون کوچه کتک زدن و فحش دادن شروع شد. پاسدار ها من را به شکل خیلی شدیدی مورد ضرب و شتم قرار دادند. پنج تا شش نفر بودند همه آنها را میشناختم چون چند تائی از آنها همکلاسی دبیرستان من بودند و چند تائی از محله خودم که کاملاً آنها را میشناختم. طی این ضرب و شتم ها من به یکیشون پس زدم. یکیشون منو زد من پس زدم. اینا فکر کردند من الان پس میزنم منو بردند آبدارخانه مسجد و اونجا دست و پایم را بستند و شروع کردند به زدن.

با کتری میزدند با فانوسقه نظامی میزدند. باچکمه و لگد هرجوری که ممکن بود. یعنی درواقع وقتیکه حدود یک نیمه شب منو بردند به سپاه مرکز اصفهان که آنموقع در ساختمان ساواک اصفهان بود؛ به جوری جنازه نیمه جان بودم. آنموقع یعنی در مهر ۱۳۶۰ یکی از شلوغترین دوران زندان اصفهان بود و در حیاط سپاه به جرأت می توانم بگم ۱۵۰۰ نفرزندانی بودند.

همه را چشم بسته نگه داشته بودند و در قسمت های مختلف حیاط نشانده بودند و همه را می دونستند که کی را کجا نشانند و جاهاشون را مرتب عوض میکردند که به اون منطقه و اون جایی که هستی زیاد آشنا نشوی و انس نگیری. در مورد اشکال شکنجه باید بگویم که شکنجه های مختلفی اون موقع توی سپاه

روز بخیر رفقا و دوستان!
من قصد دارم در این فرصت در دو مورد بحث کنم. یک مورد از سابقه خودم و شرایط زندان اصفهان که در طول سالهای ۱۳۶۰ تا ۶۷ در آنجا بودم. همچنین به چگونگی شکنجه ها و وحشی گری هایی که رژیم در آن سالها در زندان اعمال می کرد اشاره کنم.

در قسمت دوم بحث ام از آنجا که متأسفانه شرایطی فعلاً بوجود آمده که دارد تلاش می شود تا جایگاه کسانی که قربانی سیاست های کشتار دسته جمعی رژیم بودند با قاتلین که این کار را مرتکب شدند جایجا بشه به این امر بپردازم.

رژیم بعد از سالها الان به وضعیتی رسیده که میخواد اون دوران را به شکلی ماست مالی بکنه. عوامل شناخته شده ای که از اون کشتار باقی موندند و الان در سطح مقامات کشور هستند به عناوین مختلف آمدند و از اون کشتار ها دفاع کردند. رژیم به سری از شخصیت ها و چهره هایی که واقعاً مشخصه و سمبل کشتار و جنایت و قتل بودند را به عنوان آدمهای مظلوم و خیلی دلرحم و انسانهای خیلی خوب داره معرفی میکنه و میخواد با تبلیغات وسیع چهره های وحشی مثل اسدالله لاجوردی را به عنوان یه آدم خیرخواه زندانبان نشون بده.

من همانطور که اکثر دوستان میدونند مجد هشی هستم. الان ساکن لندن هستم. در سن ۱۷ سالگی در روز ۱۰ مهر ماه ۱۳۶۰ ساعت پنج و نیم بعداز ظهر در اصفهان دستگیر شدم. از هواداران اقلیت بودم. درواقع شکنجه و وحشیگری از حدود ده دقیقه تا یک ربع بعد از اینکه من را دستگیر کردند شروع شد. من را توی محله خودمون دستگیر کردند. بعد پنج نفر با یک

اون جمع ۲۶ تایی که بردند برای اعدام ۱۲ تاشون هم سفره خود من بودند. دادگاه که وجود نداشت چون آنچه بود را از نظر حقوقی هم نمیشد دادگاه نامید. مثلاً برای ۳۶ نفر که بردند دادگاه آنها صبح که رفتند دادگاه بهشون گفته بودند یکی دو دقیقه وقت دارید که حرف بزنید. اسمتون را بگید فامیلتون را بگید و به چه اتهامی هم که دستگیر شدید بگید وقتی هم که تموم شده بودند نیم ساعت طول کشیده بود یعنی به هر نفرحتی از یک دقیقه هم کمتر وقت رسیده بود. بعد هم بهشون گفته بودند هشت شب اعدامتون میکنیم. اصلاً نمی گذاشتند هیچ کسی حرفی بزنه. نه کیفر خواستی بخوانند. نه حق دفاعی. هیچ ...

از اون جمع من هیچوقت یادم نمیره یکی از بچه‌های مجاهدین بود به اسم جاسم بنی سعید از بچه‌های جنوب بود. صدا که زدند او داشت تخم مرغ میخورد می‌گفت تا تخم مرغ را نخورم از اینجا تگون نمی خورم.

واقعا شرایط هیستریکی درست کرده بودند که شما مرگ را حس می‌کردی و این امری عادی بود برات. یعنی به شرایط وحشت برات ایجاد کرده بودند که شما مرگ را در هر لحظه خودت می دیدی. اینقدر این شرایط هیستریک و وحشتناک بود که آگه به کسی میگفتند که تو حکم ابد گرفتی و اعدامی نیستی وی خیلی خوشحال میشد. مثل خود من. موقعی که منو بردند دادگاه دفعه اول که منو بردند به اصطلاح دادگاه برای محاکمه همون مظاهری آنجا بود. شنیده بودم که شب قبل مجاهدین تو اصفهان ترور کرده بودند بنابراین تلافی این عمل قطعی بود. صبح هشت نفر را بردند دادگاه.

من تنها چیزی که به نظر رسید وقتی که رو به رو شدم با مظاهری بهش گفتم که قرار بود که شما را خلع لباس کنند تو چرا حاکم شهری؟ که پاسداره به من گفت خفه شو. این حرفها چیه که میزنی. گفتم از خود آیت الله طاهری بپرسید او میدونه که دنبال این فرد بودند که خلع لباس کنن. مظاهری خیلی عصبانی شد یک زیر سیگاری کریستال داشت پرت کرد طرف من و گفت امروز دادگاه نیست اینو نگهدارید بقیه را ببرید. به این ترتیب اون روز دادگاه تشکیل نشد.

اون روز صبح منو تو سپاه نگه داشتند. بعداً حالا به هر دلیلی بود منو پس فرستادن به زندان اصفهان. ولی من بعد ۲۷ جلسه رفتم بازپرسی برای این قضیه و بعد دفعه دوم که رفتم دادگاه اسفند ۶۰ بود تا من رسیدم گفت که تو دو دقیقه وقت داری میتوانی از خودت دفاع کنی. من هم گفتم توی دو دقیقه دفاعی ندارم از خودم بکنم. گفت وصیت داری؟ گفتم آره من به دوچرخه دارم به هر کسی که میخواهید بدهید.

شرایط داخل زندان اصفهان با بقیه زندان ها تفاوت داشت توی زندان اوین شرایط بسیار مستقیم بود. همین جا تاکید کنم من تنها ۱۲ روز زندان اوین بودم. اما همین مدت کم به اندازه یک و نیم سال اصفهان وحشتناک بود. اونجا منو مجبور میکردن که جنازه اینور و آنور کنم. اونجا اولین جانی بود که من به عینه دیدم که خنجر به دخترها زده بودند قبل از اعدام. یکی از وحشتناک ترین شکنجه هائی که می کردن این بود که زندانی را می نشوندن پشت اتاق شکنجه ای که در آن یک زندانی دیگر را شکنجه میکردند... بازجو های اصفهان ترشان این بود که هر کسی که بگه مثلاً من طرفدار چریک ها هستم یا هوادار مجاهدین هستم این دیکه تکلیفش معلومه. معطلش نمیکردند. به دو سه روز نمی کشید. حتما اعدام می شد.

سرکرده ها و چاقو کشها و باج گیر های محله های بد نام به اصطلاح تهران بودند. عده ای از اینها را دستگیر کرده بودند اما حالا با سپاه همکاری می کردند.

اصفهان فرق میکرد زندانی و زندانبان هم را می شناختند. در ضمن بازجو های اصفهان یک تر داشتند و ترشان این بود که هر کسی که بگه مثلاً من طرفدار چریک ها هستم یا هوادار مجاهدین هستم این دیکه تکلیفش معلومه. یا اینکه به جوری موضع بگیره که مشخص بشه هنوز این فرد سر موضع است. معطلش نمیکردند. به دو سه روز نمی کشید. حتما اعدام می شد. برای همین هم اگر موضع مستقیم نمیگرفتی می شد میانه را گرفت. شرایط بازداشتگاه خود سپاه اصفهان هم خیلی بد بود. زیرزمین هائی که قبلاً ساواک اونجا داشت هنوز کماکان به عنوان شکنجه گاه استفاده میشد.

دادگاه انقلاب درست پشت سپاه بود و از در پشتی سپاه که شما را میخواستند ببرند دادستانی از توی کوچه عبور می کردی که معمولاً بعضی موقعها چون میخواستند زندانی ها را رد کنند چون خانوادهها بیرون دادستانی بودند خانوادهها را میزدند کنار زندانی ها آنجا میرفتند توی دادستانی.

دادگاه اصفهان یک حاکم شرعی داشت به اسم مظاهری. این فرد خودش، زمان شاه ساواکی بود و در بدو انقلاب دفتر آیت الله طاهری که امام جمعه اصفهان بود دنبال این بودند که بگیرندش به عنوان آدمی که ساواکی بود محاکمه اش کنند. اما به مدتی این مظاهری غیبت زد و بعد که دوران سال ۶۰ شروع شد پیدایش شد. ما که توی زندان بودیم این مظاهری از اواخر شهریور سال ۶۰ حاکم شهر اصفهان شد. او از کسانی بود که حکم اعدام های دسته جمعی ۵۳ تا ۲۲ نفر را داد. یا ۲۶ تا ۱۸ نفر را یکجا به اعدام محکوم کرد. مثلاً از

خراب بود اون بیشتر به من کمک میکرد. چون پشت کمرش را با سیگار سوزانده بودند به آنجا می گفت زیر سیگاری. چون واقعاً آنقدر سیگار توی پشتش خاموش کرده بودند که جای سالم توی کمرش نبود. اما او با خنده می گفت دست به زیر سیگاری نزنید. به کمرش می‌گفت زیر سیگاری. هر وقت که سیف الله را می‌بردند بازجویی به حالت نیمه جان برمیکشت. اما وقتی که می آوردنش توی سلول به آه و ناله ای به صدایی ازش در می آمد.

یک شب که آوردنش سلول هیچ صدایی ازش در نیومد وقتی که گذاشتنش زمین من حس کردم که مرده. نزدیکش شدم دستش را بلند کردم دستش زمین افتاد. من فهمیدم زیر شکنجه کشته شده. ناخودآگاه شروع کردم داد زدن؛ که سیف الله را زیر شکنجه کشتن. آنقدر شرایط هستریک بود که من شروع کردم شعار دادن چون اصلاً توی آن وضعیتی که بودم برام مطرح نبود که عکس‌العمل بازجو ها چی میشه.

یکی دو دقیقه‌ای بیشتر طول نکشید که چند تا از پاسدارها- هفت هشت نفری بودند- اومدن توی سلول و چنان منو با شدت زدند که من بیهوش شدم یعنی من فکر میکنم با لگد دوم سوم بیهوش شدم. بعد که چشم باز کردم دیدم که دست و پای مرا بستند. تو همون محل بودم که نامزد خودم را صداس را شنیدم که بردندش برای اعدام. او هم از بچه‌های اقلیت بود.

شرایط داخل زندان اصفهان تقریباً با بقیه زندان ها تفاوت داشت توی زندان اوین شرایط بسیار مستقیم بود. همین جا تاکید کنم من تنها ۱۲ روز زندان اوین بودم. اما همین مدت کم به اندازه یک و نیم سال اصفهان وحشتناک بود. اونجا منو مجبور میکردن که جنازه اینور و آنور کنم. اونجا اولین جانی بود که من به عینه دیدم که خنجر به دخترها زده بودند قبل از اعدام. یکی از وحشتناک ترین شکنجه هائی که می کردن این بود که زندانی را می نشوندن پشت اتاق شکنجه ای که در آن داشتند یک زندانی دیگر را شکنجه میکردند.

اما اصفهان به شهرستان بود و همه هم را می شناختند. برای نمونه معاون کل اطلاعات زندان هم شاگردی خود من توی دبیرستان بود. خانواده ها همدیگر را میشناختند. پاسدارها همدیگر را می شناختند. مثل تهران نبود که به عده را سازمان داده بودند به اسم گروه ضربتی اوین. اینها را آورده بودند گذاشته بودند توی اوین. اینها از اقصی نقاط تهران بودند و از میان شرورترین و بی‌ریشه ترین آدم‌هایی که شما میتوانستی پیدا کنی، انتخاب شده بودند. بعضی هاشون از

افتاد در سراسر زندانها تا اونجا که من میدونم توی زندان اصفهان که این شکلی بود.

اومدن به سری پرسشنامه دادند. این پرسشنامه ها کاملاً سیاسی بود باید هم جواب میدادی. چندین صفحه بود و دسته بندی کردند. از کسی هم نمیخواستن که اعلام همکاری کنه. ولی میپرسیدن حاضری بری جنبه یا نه؟ کسی توی خانواده ات خارج از کشور داری؟ یا کسی تو خانواده ات سیاسی است؟ سنوال ها هم جنبه شناسائی افراد و هم جنبه سیاسی داشت. در واقع با این پرسشنامه ها بود که دسته بندی زندانیان را شروع کردند.



این بذرها به خاک نمی ماند...

خون است و ماندگار است...

از اواسط یا اواخر سال ۶۶ یعنی تقریباً از شروع سال ۶۷ دیگه با بند کاری نداشتند. نه کلاس ایدئولوژی بود نه گشت هیچی. تصمیمشون را گرفته بودند. آدمهایی را که میخواستند تصفیه کنند شناسائی کرده و تصمیم گرفته بودند. شدت وحدتش را کسی نمی توانست پیش بینی کنه.

واقعیت اینه که برای ما در زندان اصفهان که جنایت‌های جمهوری اسلامی در سال ۶۰ تا سال ۶۲ را به چشم دیده بودیم همانطور که زندانیان در تهران در سیاهچالهای اوین و قزل الحصار و گوهر دشت اوج وحشیگری جلادان را در آنجا تجربه کرده بودند. این شکنجه ها، این فشارها، یک مقاومت بی سابقه ای توی زندان ایجاد کرده بود. به سری زندانی سیاسی بودند که از تمام این فشارها گذشته بودند. اعدام ها را دیده بودند. شکنجه ها را تجربه کرده بودند. فشارها را تحمل نمودند.

رژیم میدونست اینها مخالف جمهوری اسلامی هستند اما کسی جرأت نمی کرد مخالفت خود را علناً نشون بده چون منجر به مرگش میشد. اما رژیم میدونست زندانیانی که بین ۷ سال ۸ سال زندان کشیده بودند. حتی بعضی‌ها ۹ سال برخی از سال ۵۹ دستگیر شده بودند یا آنهایی که از کردستان منتقل شده بودند به اصفهان بعضی هاشون تابستان ۵۸ دستگیر شده بودند. بعد از این همه سال به سری افراد سیاسی مقاوم در زندانها مقابل رژیم قرار داشتند. رژیم تصمیم گرفت به مرتبه همه

شد به کسی بدی. نمونه بارزش را آلمانی ها در زمان هیتلر ایجاد کرده بودند که درکمپ های خود برای زندانی ها به قول خودشون سیاسی یا گروههای پارتیزانی، شناسائی حزب نازی میگذاشتند. در این

کلاسها کتاب "نبرد من" هیتلر را برایشون می خواندند. عین همین کار را توی جمهوری اسلامی میکردند. ما باید می نشستیم و نوارهای ویدئو آیت الله گیلانی را گوش میکردیم. احکام اسلامی را باید گوش میکردیم. ما تاکتیک مون این بود که اگر اجباراً باید بنشینیم ولی دیگه اجباری نبود که گوش کنیم. میرفتیم می نشستیم چون نمی توانستیم ننشینیم. ولی کسی گوش نمیکردیم. بعد به این نتیجه رسیدیم که بد نیست گوش کنیم چون اینقدر بد حرف میزد حالت جک پیدا کرده بود. بعد که فهمیدن ما برخوردارمون اینجوریه دیگه احکام اسلامی گیلانی را نمی گذاشتند.

یه مدتی درسهای قرآن اون کاشانی اسمش یادمر رفته را می گذاشتند. یه دوره ای اصلاً احکام اسلامی را امتحان میگرفتن توی زندان. یعنی فشار ایدئولوژیکی که این دار و دسته منتظری بر زندان حاکم کرد این یه فشار ایدئولوژیکی خیلی وحشتناکی بود برای اینکه دائم اعصاب زیر فشار بود. منتها کاری که ما انجام میدادیم این بود که ما باید تاکتیکی بکار می بردیم که اینها بی اثر بشه. بی اثر کردنش عمدتاً اینجوری بود که یا ما با سیستم گوش کردن یا بی اعتنائی کردن یا رفتن توی این کلاسها اما کار خود را کردن با آن مقابله می کردیم. مثلاً صبح یک آخوند می آمد یک ساعت حرف میزد و میگفت فهمیدید می‌گفتیم آره. بعد مثلاً یک سؤال میکرد و هیچکس جواب نمیداد. ما بختمون این بود آوردن ما اینجا اجباریه. گوش کردن هم اجباریه ولی فهمیدن اجباری نیست.

این وضع تا سال ۶۶ ادامه داشت. سال ۶۶ سیستم به اصطلاح قربانی کردن زندانی ها آماده شد. نقشه کشتار دسته‌جمعی زندانیان و حذف فیزیکی زندانیان این نبود که بعد از حمله مجاهدین در سال ۶۷ تصمیم گرفته شد. این تصمیم در سال ۶۶ اتفاق

بعد از ۴ روز اومدن گفتن به من که حکم ات اید است. اینقدر شرایط وحشتناک بود که من خوشحال شدم به من حبس اید دادند. چون هیچکس فکر نمیکرد که در آن شرایط تا فردا زنده است. شرایطی که سال ۶۷ بوجود آمد کاملاً مشابه آن سال بود. که ما واقعاً فکر میکردیم که فردا صبح زنده نیستیم. البته این فکر زمینه عینی داشت. من از ۱۰ مهر سال ۶۰ که دستگیر شدم تا ۲۵ بهمن سال ۶۷ که آزاد شدم در تمام این سالها در هیچ مقطعی مطمئن به زندگی ام نبودم. چون هر آن ممکن بود که شما را بخواهند دادگاه و به هر دلیلی شما را محکوم کنند به اعدام. البته این وضع همه زندانیان بود.

شرایط داخلی زندان اینقدر وحشتناک بود که شما مجبور بودید که هر صبح که بلند می‌شوی با اون سیستم امنیتی رژیم با تاکتیک‌هایی که به خرج میدادی یک جوری مقاومت کنی. به این خاطر رژیم بعد از ۷ سال ۸ سال به این نتیجه رسید که فقط باید حذف فیزیکی کند چون نمی توانست همه زندانیانی که توی زندان این مدت موندن و تجربه آموختند را آزاد کنه. برای اینکه زندانیانی که این مدت زندان بودند تقریباً کادرهای انقلابی آینده تشکیلات هائی بودند که بعداً می باید تشکیل میشدند. آنها تجربه چندین ساله‌ای در برخورد با سیستم اطلاعاتی امنیتی رژیم کسب کرده بودند.

در زندان اصفهان ما هر روز صبح باید با صدای بلندگو که مزخرفات مذهبی پخش می کرد بلند می شدیم. این وضع تا ساعت شش بعد از ظهر ادامه داشت. به مدت سه سال رژیم کلاس های ایدئولوژیک و سرود خوانی بر گزار می کرد. به همین دلیل هم چیزی بیش از ۲۴ تا ۲۵ زندانی روانی شدند. برای اینکه باقی بمانیم باید با این سیستم تا می‌کردیم. کاری که ما تصمیم گرفتیم که بکنیم این بود که همون شعرهایی که آنها با نوحه میخواندند را ما بر وزن اون شعرها شعر دیگری درست کرده بودیم و همون ها را خودمون زمزمه می‌کردیم این تعادل روانی ایجاد میکرد.

هر روز یه برنامه‌ای بود. یه روز کلاسهای ایدئولوژی شون بود. کلاسهای ایدئولوژیک زندان حالا من توی قسمت بعد صحبت هایم این را بش اشاره می کنم. یکی از ابتکارهای دارو دسته آیت الله منتظری بود. کلاسهای ایدئولوژیک زندان یکی از وحشتناک ترین شکنجه روانی بود که می

جنایت جدید جمهوری اسلامی در گُردستان

و پاسخ دلاورانه مردم بانه

در تداوم عملکردهای جنایت کارانه نیروهای سرکوب جمهوری اسلامی نسبت به رنجبران کولبر گُردستان، روز دوشنبه ۱۳ شهریور ماه ۱۳۹۶ نیز دو کولبر رنج کشیده منطقه بانه با شلیک نیروهای مرزی جمهوری اسلامی کشته شدند. با توجه به این که تنها در ۱۰ ماه گذشته ۱۰ کولبر و کاسیکار گُرد با شلیک مستقیم نیروهای جنایتکار رژیم کشته و حداقل ۱۶ نفر نیز زخمی شده بودند این اقدام جنایت کارانه، تنفر و انزجار مردم آزاده شهر بانه را در سطحی وسیع برانگیخت و باعث شد که آن ها در روز ۱۴ شهریور مبادرت به یک اعتصاب عمومی کرده و اقدام به تجمع در مقابل فرمانداری نمایند. اعتراضات و تظاهرات مردم بانه چنان ابعاد وسیعی به خود گرفت که شهر عملاً به حالت تعطیل در آمد. مردم دلاور بانه در جریان اعتراضات و مبارزات خود، خواهان پایان دادن به کشتار کولبران و همچنین محاکمه آمرین و عاملین این جنایت شدند.

در شرایطی که سرمایه داران و چپاولگران حاکم بر ایران قادر به ایجاد شغل و پایان دادن به بیکاری گسترده ای که سراسر ایران را فرا گرفته است نمی باشند، بسیاری از مردم زحمتکش گُردستان در مناطق مرزی با روی آوری به شغل دشوار و خطرناک کولبری با مایه گذاشتن از جان خود می کوشند شکم خود و خانواده شان را سیر کنند. اما سرکوبگران رژیم دزد و فاسد جمهوری اسلامی به مردمی که از سر ناچاری به کولبری روی آورده اند حتی بدون اخطار شلیک کرده و خون آن ها را بر زمین می ریزند.

اعتراضات و تظاهرات مردم دلاور بانه خیلی زود با عکس العمل همیشگی رژیم حاکم مواجه شد. رژیم سرکوب گر با آوردن نیروهای مسلح ضد شورش خود به خیابان ها، به میلیتاریزه کردن این شهر پرداخت که منجر به درگیری جوانان مبارز بانه با آن نیروهای مزدور گردید. در جریان این درگیری، جوانان خشمگین و مبارز بانه ضمن پرتاب سنگ به سوی سرکوب گران، به گزارش خبرگزاری ها خودروهای فرمانداری بانه را به آتش کشیدند. مزدوران مسلح رژیم، تعدادی از مردم که در برخی از گزارشات تعداد آن ها "دست کم ده تن" ذکر شده را بازداشت نمودند. رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی که کولبران ستمدیده را به گلوله می بندد این بار نیز نشان داد که در مقابل اعتراضات به حق مردم بانه تنها توانست نیروهای مسلح خود را به صحنه آورد تا مردم آزاده این شهر را سرکوب و پراکنده سازد.

واقعیت آن چه در دو روز اخیر در بانه گذشت یک بار دیگر همچون همیشه به مردم مبارز شهر بانه و همین طور به مردم سراسر ایران نشان داد که جمهوری اسلامی، این رژیم مستبد با هیچ زبانی جز زبان زور قادر به سخن گفتن با مردم ستمدیده نمی باشد. به همین دلیل هم پاسخ مردم تحت ستم ما به چنین رژیم دیکتاتوری جز مبارزه ای قهر آمیز در راستای سرنگونی جنایتکاران حاکم نمی تواند باشد. چریکهای فدائی خلق ایران ضمن پشتیبانی از مبارزات حق طلبانه مردم بانه و همدردی با خانواده هائی که عزیزانشان به دست رژیم حاکم کشته شده اند، سیاست های سرکوبگرانه رژیم ددمنش جمهوری اسلامی علیه کولبران ستمدیده را قویا محکوم می نمایند.

پیروز باد مبارزات حق طلبانه کارگران و زحمتکشان
سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی
چریکهای فدائی خلق ایران
۱۵ شهریور ۱۳۹۶

این ها را حذف فیزیکی بکنه و به قول معروف صورت مساله را پاک کند.

هیاتی که اومد که حالا مدعی اند دادگاه تشکیل شده به نظر من اون هیات هیچ شبیه دادگاه نبود. اصلا دادگاهی نبود که تشکیل بشه. حتی آنچه آنها کردند در چهارچوب قانونی اون موقع جمهوری اسلامی کاری غیر قانونی بود که بخواهند دو باره زندانی را محاکمه اش کنند.

یک هیاتی را خمینی فرستاده بود که زندانیان سیاسی را بکشند آنها نیومده بودند که کسی را محاکمه کنند. هیاتی را فرستاده بودند که بروید و تا اونجائی که امکان داره زندانیان سیاسی که روی دستمون مونده را از نظر فیزیکی حذف کنید. آنها هم دقیقاً همین کار را کردند.

شرایطی گذاشته بودند که پاسخ اش روشن بود. شما به کسی که ۷ سال ۱۶ سال ۵ سال زندانه بروی بگویی حاضری بروی نماز جمعه شرکت کنی. حاضری جاسوسی کنی. حاضری بقیه را به جاسوسی تشویق کنی. حاضری اعلام کنی هوادار گروهت نیستی. آخرش گفته بودند حاضری تیر خلاص بزنی. این شرایطی بود که توی اصفهان بود. توی تهران گفته بودند نماز میخوانی یا نمیخوانی. جمهوری اسلامی را قبول داری یا نداری. گروهت را قبول داری یا نداری. شرایطی را چیده بودند که می دونستند اکثر زندانیانی که فرار است جواب بدهند می گویند نه. توی اصفهان یک تعدادی گفتند آره و اعدام نشدند.

اون تعدادی که ده نفر بودند که گفتن آره من خودم مطمئن بودم هیچ کاری نکرده بودند. اونها اعدام نشدند اما اونها هم هیچ کاری نکردند بودند. نه کسی را رفته بودند تیر خلاص بزندن نه رفته بودند نماز جمعه نه کسی را تشویق به جاسوسی کردند. اونها میدونستند که شرایطی را که باید بگذارند که تعداد بیشتری زندانی از بین بره و این شرایط را گذاشتند و این قتل عام را انجام دادند. توی اصفهان جنازه برخی ها را تحویل دادند و جنازه بعضی ها را تحویل ندادند. بعضی جنازه ها را خودشون خاک کردند توی قبرستان اصلی شهر.

یکی از بچه هائی که اونجا توی زندان با من بود و من رفتم سرخاکش حسین آسیابان بود اسمش را نوشته بودند تاریخ تولدش را نوشته بودند تاریخ مرگش را نوشته بودند بر روی یک سنگ مستطیل کوچکی توی گوشه قبرستون اصفهان. خیلی از جنازه ها را اصلاً تحویل ندادند. همچنین خیلی از بچه هائی که توی زندان نبودند و قبلاً آزاد شده بودند را خواستند. آنها آمدند سپاه اصفهان و سپاه زرین شهر اما رژیم همین ها را هم گرفت و اعدام کرد.
(ادامه دارد)

تظاهرات و درگیری مردم بانه با نیروهای سرکوب در اعتراض به کشتار کولبران محروم کرد



رهبر اقلیم پیدا کرده است ، هم نمی باشد. با این حال وی با دعوت از نیرو های سیاسی کردستان به نشست "پیرمام" تلاش نمود تا مسئله رفراندوم را خواست همه نیرو های سیاسی کردستان جلوه دهد. در حالی که حداقل بخشی از نیرو های سیاسی از جمله "جنبش تغییر" و برخی دیگر از نیرو های سیاسی فعال در کردستان ، این نشست را تحریم کرده و اعلام کرده اند که رفراندوم باید از کانال پارلمان بسته شده کردستان طرح و پیش برود. شکی نیست که این دسته سعی کرده اند از فرصت پیش آمده استفاده کرده و امکان بازگشایی پارلمان را مهیا نمایند که البته در همان زمان با مخالفت دار و دسته بارزانی مواجه شد. **با اعلام همه پرسی در "اقلیم کردستان" ، با توجه به همبستگی به حق مردم کردستان ایران با مردم کردستان عراق و به ویژه به دلیل حضور سازمان ها و گروه های کرد ایرانی در این مورد به راه افتاده است. در این بین بخشی از نیرو های کرد ایرانی و نیرو های چپ غیر کرد از این همه پرسی با مستمسک پیروی از اصل حق تعیین سرنوشت و حق جدائی خلق ها استقبال کرده اند. اما چنین ادعایی جز عوامفریبی محض ، معنی دیگری ندارد. این نیروها در جوی که عملاً مفهوم واقعی اصل حق تعیین سرنوشت در زیر آواری از تنگ نظری های ناسیونالیستی مخدوش شده ، برای سیاست بورژوازی وابسته کردستان عراق هورا می کشند.**

مسلم است که توده های تحت ستم اقلیم کردستان اگر از آزادی اجتماعات ، آزادی تشکل و آزادی بیان برخوردار بودند ، اولین موضوعی که در مقابل روشنفکران غرق در ناسیونالیسم می گذاشتند این بود که کشور کردستان کدام یک از دردهای آنان را درمان خواهد کرد و به کدام ستم از ستم های طاقت فرسائی که به آن ها وارد می شود پایان خواهد داد؟ با تشکیل کشور کردستان آیا قرار است سیستم اقتصادی فاسد و مناسبات ارتجاعی ای کنونی که حاکمان کردستان عراق ۱۵ سال است از آن پاسداری می کنند به طور اساسی به نفع توده های رنج دیده گرد تغییر یابد و یا دستگاه امنیتی - سرکوب گر "آسایش" از بین رفته و شرایط رُعب و وحشت و اختناق حاکم از اقلیم کردستان رخت بندند؟ و موضوع مهم دیگر آن که آیا بارزانی با علم کردن پرچم کشور کردستان قصد ندارد طرحی از طرح های امپریالیسم آمریکا ، این دشمن اصلی خلق کرد و دیگر خلق های رنج دیده خاورمیانه را متحقق سازد و وضع دردناک کنونی کردهای تحت ستم "اقلیم" را از آن چه که امروز هست نیز دردناک تر سازد؟ اما برای روشنفکران ناسیونالیست موضوع به این شکل واقعی یا به عبارت دیگر از زاویه منافع توده های تحت ستم مطرح نیست.

این امر که چه نیروئی و با چه ماهیت طبقاتی فراخوان رفراندوم را داده و

در باره رفراندوم در کردستان عراق



کردستان عراق می رود که با برگزاری یک رفراندوم یا همه پرسی ای که از چند ماه پیش مسعود بارزانی رهبر اقلیم کردستان ، برگزاری آن را روز ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۷ برابر با سوم مهر ماه ۱۳۹۶ اعلام نموده ، به طور رسمی گرایش به جدائی از عراق و ایجاد کشور کردستان را در مقابل افکار عمومی جهان قرار دهد. این رفراندوم در شرایطی اعلام شده است که به دنبال حمله آمریکا به عراق و اشغال این کشور ، کردستان عراق عملاً از نوعی استقلال برخوردار است و دولت اقلیم کردستان به رهبری بارزانی و با مشارکت حزب عمده دیگر یعنی اتحادیه میهنی بر آن حکم می راند. در این کردستان ، بخشی از خواست های ملی مردم کرد از قبیل به رسمیت شناخته شدن زبان کردی و تحصیل به این زبان تا سطح دانشگاه ، آزادی در استفاده از لباس و انجام برخی سنت ها بر اساس فرهنگ مردم کرد و غیره تأمین شده است. اما تحت حاکمیت دولت اقلیم کردستان ، نه تنها به حیاتی ترین و اصلی ترین خواست مردم که همانا برخوردارگی از حداقل رفاه و آزادی های دموکراتیک است پاسخ داده نشده ، بلکه فقر و بدبختی بیش از پیش بر گرده مردم سنگینی کرده و شدت اختناق و دیکتاتوری حاکم بر جامعه نفس آن ها را می برد.

آیا رفراندوم و اعلام استقلال کردستان حیاتی ترین و اصلی ترین خواست مردم کرد را تأمین کرده و برای آن ها رفاهی حداقل نسبی و شرایط دموکراتیک تضمین شده به وجود خواهد آورد؟ خود مدعیان برگزاری رفراندوم چنین ادعائی ندارند و در این مورد حتی وعده دروغین نیز به مردم کرد "اقلیم کردستان" نمی دهند. نگاهی هر چند اجمالی به عملکردهای دولت حاکم بر کردستان عراق و این برگزار کننده همه پرسی در جهت ایجاد کشور کردستان ، نیز به خوبی نشان می دهد که آن چه در این رفراندوم به هیچ وجه مطرح نیست و نمی تواند مطرح باشد ، از بین بردن فقر و فلاکت در "کشور کردستان" و تأمین رفاهی نسبی برای مردم و همراه با آن پایان دادن به فعال مابشائی و استبداد و برقراری دموکراسی و آزادی های دموکراتیک در جامعه می باشد. تجربه نشان می دهد که در طول مدتی که دولت اقلیم کردستان بر سر کار است ، با این که میلیاردها دلار پول به دستش رسیده ولی قدمی در جهت برآورده کردن خواست های اقتصادی توده های کرد برنداشته و آن پول ها بخشی توسط سیاستمداران حاکم و طیف جدیدی از بورژواهای خونخوار در کردستان حیف و میل گشته و بخشی دیگر نیز صرف جاده سازی و ساختمان سازی که بیشتر تسهیل کننده کار و بار سرمایه داران می باشد، شده است. فساد سیستماتیک حاکم بر قراردادهای اقتصادی و غارتگری و سوء استفاده های مالی به خصوص از جانب جاش های مزدور دولت سابق عراق یعنی حزب بعث و ارتش ضد خلقی اش که با بوجود آمدن دولت اقلیم یک شبه به صفوف احزاب حاکم جدید پیوستند ، آن قدر روشن است که به موضوع طنز و خنده مردم کردستان تبدیل شده است. همچنین این دولت با توسل به دستگاه امنیتی و سرکوبگرش به نام "آسایش" رُعب و وحشت و اختناق را بر فضای کردستان عراق مستولی ساخته و آسایش را از آن ها سلب نموده است. در چنین شرایطی ، تحت حاکمیت دولت اقلیم کردستان هیچ کردی حق ابراز کمترین انتقاد به حاکمین وقت که خود گرد بوده و مدعی دفاع از مردم گرد می باشند را ندارد ، چه در این صورت به سر نوشتی نامعلوم دچار خواهد شد.

دست اندر کاران "آسایش" تا کنون مرتکب چنان عملکردهای ضد انقلابی علیه توده ها شده اند که به گفته مردم ستم دیده گرد برخا حتی روی دژخیمان بعث را نیز سفید کرده اند. خود بارزانی شخصاً حد اعمال دیکتاتوری را به آن جا رسانده است که دو سال پیش ، پارلمان کردستان را تعطیل نمود و حاضر به ترک موقعیتی که به عنوان



اهداف و نیت دار و دسته حاکم بر گُردستان به عنوان یک نیروی مزدور وابسته به امپریالیسم از این اقدام چیست ، مسئله ناسیونالیست ها را تشکیل نمی دهد. آن ها حاضرند دست "شیطان" هائی چون بارزانی و آمریکا و اسرائیل را بفشارند تا این دشمنان ، بدون توجه به این که توده های تحت ستم گرد در آن متحمل چه رنج و عذاب هائی خواهند شد ، در نقشه جغرافیائی جهان برای اینان یک کشور گُردستان خلق کنند. اما در این میان روشنفکرانی هستند که در حالی که تحت تأثیر و نفوذ چنین ناسیونالیست هائی قرار دارند ، موضع نادرست خود را با امر "حق ملل در تعیین سرنوشت خود" توجیه می کنند. بنابراین در این جا ضروری است بار دیگر بر اصل حق تعیین سرنوشت و حق جدائی از نقطه نظر پرولتاریائی که تنها نقطه نظر واقعی برای حل مسئله ملی به نفع اکثریت توده های یک ملت در شرایط کنونی می باشد تکیه کنیم.

کمونیست ها بر آنند که هر ملّتی حق دارد سرنوشت خود را آزادانه به دست خود تعیین نماید و اگر ملّتی منافع خود را در جدائی از دیگر ملّت های یک کشور می داند ، کاملاً حق دارد از آن کشور جدا شود. اما اگر از تعیین سرنوشت به صورت آزادانه سخن می رود واضح است که مادیت بخشیدن به این امر تنها در یک شرایط دموکراتیک که آزادی های دموکراتیک در آن به صورت قانون در آمده و تضمین شده است ، عملی می باشد. سرنوشت یک ملّت را نه یک تشکل سیاسی ، سازمان ، حزب و غیره می تواند تعیین کند و نه یک دولت که تحت سلطه آن (نظیر دولت اقلیم گُردستان) ، به جای آزادی های دموکراتیک ، دیکتاتوری و اختناق برقرار است. بحث این است که توده های یک ملّت باید از پیش شرط های لازم برای استفاده از حق خود جهت تعیین سرنوشت خویش برخوردار باشند که آزادی هائی چون آزادی بیان ، تشکل و اجتماعات از زمره آن پیش شرط ها می باشند. مردم باید با استفاده از آزادی های دموکراتیک در شرایطی قرار بگیرند که بتوانند در طی بحث و گفتگوهای همه جانبه به واقعیت امور اشراف پیدا کرده و تشخیص دهند که آیا منافع آن ها با جدائی از کشور مفروض تأمین خواهد شد و یا بر عکس. نمونه های تاریخی متعددی وجود دارند که نشان می دهند در شرایط آزاد، مردم یک منطقه با تشخیص منافع خود یا به الحاق و یا به جدائی رأی داده اند. بنابر این وجود شرایط دموکراتیک برای یک همه پرسی جهت تعیین سرنوشت برای یک ملّت امری قطعاً ضروری است؛ تا آن جا که بدون آن نمی توان از حق ملل برای تعیین سرنوشت خود سخن گفت. اما همه پرسی پیشروی مردم گُردستان توسط دولت بارزانی و شرکا فاقد چنین شرایطی ست.

واقعیت سال ها سلطه دار و دسته بارزانی و شرکایش در گُردستان نشان داده که این جریانات مرتجع فاقد هر گونه پتانسیلی جهت ایجاد شرایط آزاد مورد نیاز یک همه پرسی دموکراتیک می باشند. تنها توجه به موضع رئیس اتحادیه روحانیون گُردستان در شهر دهوک که طرفدار دار و دسته بارزانی می باشد ، کافی است تا یادآوری شود که چه مرتجعین دیکتاتوری در این اقلیم امکان جولان دارند. او در رابطه با رفراendum مورد بحث طی یک فتوا اعلام نمود: "هر شخصی که با همه پرسی استقلال گُردستان مخالفت کند ، خائن بوده و باید از این سرزمین برود". چنین فتوائی که سخنان شاه ، در زمان اعلام حزب رستاخیز در سال ۱۳۵۲ را به یاد می آورد تا حد زیادی روشنگر حد و حدود تحمل مخالفین از طرف دار و دسته بارزانی است. شاه هم به عنوان یک دیکتاتور مخوف در آن زمان می گفت هر کس نمی خواهد عضو حزب من (حزب رستاخیز) شود باید از کشور خارج شود. بنابر این ، با نگاهی به شرایط حاکم بر گُردستان عراق که فقدان آزادی های دموکراتیک در این منطقه را با برجستگی در مقابل هر ناظری قرار می دهد ، روشن است که در اقلیم گُردستان شرایط لازم برای رفراندومی که طی آن توده های گرد بتوانند با اشراف به همه امور ، در مورد سرنوشت آینده خود تصمیم بگیرند وجود ندارد. در عین حال حتی اگر مردم به پای صندوق های رأی هم بروند به دلیل فقدان شرایط دموکراتیک ، همان چیزی از صندوق ها بیرون خواهد آمد که خواست و صلاح حاکمین در همان مقطع مشخص می باشد و نه آزادی و رهایی توده ها از زیر بار ستم ملی.

اگر این واقعیتی است که تنها در یک دموکراسی است که اراده توده های ملّت های تحت ستم ، امکان بروز آزاد می یابد ماهیت دولت اقلیم گُردستان عراق ، آن هم در شرایط جولان نیرو های آمریکائی در این منطقه نشان می دهد که چنین نیروئی قادر نیست شرایط لازم برای امکان بروز اراده آزاد توده ها را مهیا نماید. به همین دلیل هم باید تأکید کرد که اگر منظور از حل مسئله ملی آن است که مردم تحت ستم یک منطقه به آزادی و دموکراسی و استقلالی دست یابند که بتواند توده ها را در رسیدن به مطالبات اصلی شان یک گام به پیش ببرد ، راه رسیدن به این اهداف نه در همکاری با

احزاب تشکیل دهنده دولت اقلیم بلکه از طریق عبور از آن ها امکان پذیر می باشد. در این جاست که باید گفت خلق رزمنده گرد اگر نمی خواهد چشم بر تجربیات دردناک خود و دیگر خلق های ستمدیده منطقه ببندد ، اگر نمی خواهد فراموش کند که امپریالیسم آمریکا و نوکران خدمت گزار او از جمله بارزانی ، دشمن آن ها هستند و با طرح ها و نقشه های ظاهراً فریبنده شان در صدد محکم تر کردن زنجیر بر دست و پای آن ها می باشند ، باید با عدم شرکت در رفراendum پیشنهادی بارزانی سطح بالائی از فهم و آگاهی انقلابی خود را به نمایش بگذارد.

واقعیت این است که رفع ستم ملی در گُردستان مستلزم در هم شکستن مناسبات سرمایه داری و سلطه امپریالیسم می باشد و خلق گرد تنها در زمانی قادر خواهد بود از حق تعیین سرنوشت خویش برخوردار گردد که مبارزه خود را در جهت نابودی سرمایه داران و مزدوران حاکم سازمان دهد تا با کنار زدن آن ها ، شرایط آزاد و دموکراتیک در گُردستان برقرار گردد. تنها در چنین شرایطی است که امکان تحقق حق تعیین سرنوشت مهیا می شود و توده های مردم امکان می یابند در باره آینده خویش خود تصمیم بگیرند. این را هم باید گفت که بر اساس تجربه و همه واقعیت های موجود ، رهائی نه فقط خلق گرد ، بلکه دیگر خلق های منطقه خاورمیانه در گرو اتحاد مبارزاتی آن ها با یکدیگر ، در مقابل دشمنان مشترک خود می باشد و آمریکا ، اسرائیل و روسیه، دشمنان برجسته همه ما هستند.

چریکهای فدائی خلق ایران
۲۶ شهریور ۱۳۹۶ - ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۷

حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، حق مسلم خلقهاست!

بود ، اکنون خیلی بیشتر مطرح است. منظورم این است که کل مسئله در مورد چین - من از این واژه ی بی‌بو و خاصیت استفاده می‌کنم - "غیر ضروری" است. اما این اتفاق افتاد و جالب این است که این اتفاق افتاده است ، البته این مسئله برای چند سال است که اتفاق افتاده است ، اما در واقع مثل این است که همه تازه متوجه آن شده اند. در ایالات متحده و همین طور در این جا (انگلستان) ، در مورد ساخت باند هواپیمائی و فرودگاه در "جزایر اسپرانتلی" (۲) در دریای جنوبی چین توسط چین ، اخبار زیادی منتشر می‌شوند. ولی در مورد این که آمریکا با حدود چهار صد پایگاه نظامی ، از استرالیا گرفته تا اقیانوس آرام ، آسیا ، کره ، ژاپن و سراسر یوروسیا (دو قاره متصل بهم اروپا و آسیا) ، چین را احاطه کرده است ، تقریباً هیچ چیزی گفته نمی‌شود.

و این یکی از احتمالاً افشا کننده ترین نقشه هایی است که من در این فیلم مستند مورد استفاده قرار داده ام که بر اساس تحقیقات عالی "دیوید وین" در کتاب "کشور پادگانی" نشان می‌دهد که کشور چین ، همان طور که می‌گویم ، با کشتی های جنگی ، با ناو بر هائی مملو از جت های بمب افکن و پایگاه های نظامی ، همچون حلقه طناب دار ، در محاصره قرار گرفته است. نیروی دریایی ایالات متحده ، کشتی هائی که در عمق کم هم می‌توانند حرکت بکنند را در نزدیکی های آب های چین نگهداشته است. این نوعی تحریک یا می‌توان گفت نوعی سناریو ، سناریوی درست قبل از جنگ است.

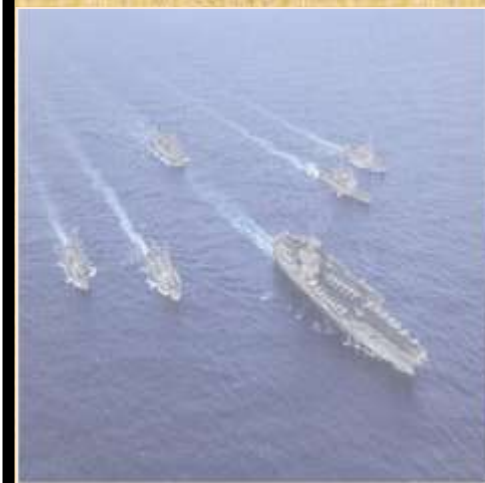
اما چرا؟ این امر با عقل جور در نمی‌آید و البته همه چیز در مورد سلطه است و آمریکا احساس اضطراب و ناامنی می‌کند ، حداقل دولت های مختلف ایالات متحده احساس کرده و می‌کنند که آن ها و جایگاه آن ها به عنوان سگ بر تر در جهان به چالش کشیده شده است.

تام هارتمن: شما در فیلم ، در مورد یک رویداد در اوکیناوا ، در دوران بحران موشکی در کوبا را شرح می‌دهید ، می‌دانید ، من (قبل از) دوران بحران موشکی در کوبا ، به دنیا آمده بودم ، اما هیچ خاطره ای از (رویداد اوکیناوا) نداشتم یا چیزی در مورد آن داستان نشنیده بودم. در مورد آن به ما بگویید. و این که آن حادثه چه چیزی را به ما نشان می‌دهد؟

جان پیلگر: خوب ، جالب است ، این طور نیست؟ شما درست می‌گوئید ، من نیز در آن زمان به دنیا آمده بودم و به خوبی بحران موشک در کوبا را به یاد می‌آورم. هیچ دلیلی از تهدید احتمالی در شرق وجود نداشت. اما در حقیقت آن چه اتفاق افتاده بود و به گونه ای که یکی از تکنیسین های سابق موشکی به کمیته سازمان ملل شهادت داد ، این بود که یک

"جنگ قریب الوقوع با چین"

جان پیلگر



رئیس جمهور اواما در محور دستور کار دراز مدت سیاست خارجی خود قرار داده بود ، در بخش بزرگ خود بر اساس این ایده که چین یک دشمن بالقوه می‌باشد که نیاز است حتی شاید با توسل به زور با آن مقابله بشود ، مورد تأکید بود. اما آیا چین واقعا دشمن ما است؟ یا این که ما آن ها را تبدیل به یک دشمن می‌کنیم؟ و در روند آن ، آیا ما خطر نابودی (توسط بمب های) هسته ای را دامن نمی‌زنیم؟

این پرسش ها در قلب فیلم مستند جدید تکان دهنده ای که توسط فیلمساز معروف ، جان پیلگر به نام "جنگ قریب الوقوع با چین" ساخته شده است ، وجود دارند که پخش آن در ایالات متحده به طور انحصاری در این جا توسط شبکه آمریکائی تلویزیون "روسیه امروز" برای اولین بار در شنبه شب ، ساعت ۹:۰۰ به وقت شرق (آمریکا) و ساعت ۶:۰۰ به وقت اقیانوس آرام (غرب آمریکا) پخش می‌شود. حالا ، جان پیلگر از یکی از استودیو های ما در لندن به ما می‌پیوندد. جان، به برنامه خوش آمدی.

جان پیلگر: با تشکر از شما ، تام

تام هارتمن: شما این فیلم مستند را نه با صحبت در مورد چین ، بلکه با بخش طولانی ای در مورد آزمایش هسته ای آمریکا در اقیانوس آرام ، شروع می‌کنی. علت آن چه بود؟

جان پیلگر: خوب، این در مورد احتمال ، اگر نه چشم انداز ، جنگ هسته ای است. گفته می‌شود که مسئله جنگ هسته ای و خطر جنگ هسته ای از بین رفته است. البته این خطر هرگز از بین نرفت و موقعیت کنونی (آمریکا) با چین و همچنین با روسیه ، دو نیروی مسلح هسته ای این را به ما یادآوری می‌کند. کل مسئله "جنگ سرد" با امکان رو در روئی با یک "مبارزه نهائی" هسته ای که ما را به خود مشغول کرده

توضیح مترجم: آن چه در پیش رو دارید،

ترجمه متن گفتگوی تام هارتمن - مجری آمریکائی برنامه "تصویر بزرگ" که توسط شبکه تلویزیونی "روسیه امروز" در خاک آمریکا پخش می‌شود ، با نویسنده و فیلمساز استرالیائی - جان پیلگر در مورد فیلم مستند جدید او به نام "جنگ قریب الوقوع با چین" و تشدید تضاد و امکان درگیری نظامی بین نیروهای امپریالیستی آمریکا ، چین و روسیه است که برخی معتقدند می‌تواند به جنگ جهانی سوم منجر شود. این گفتگو عیناً از گفتار به صورت نوشتار در آمده و هنگام ترجمه ، هیچ گونه تغییری در متن گفتگو ها داده نشده است. (۱) در نتیجه ترجمه فارسی ، روال "محاوره" هارتمن با پیلگر را بدون نصیحت دستور زبان ، دنبال می‌کند. توضیحات داخل پرانتز و زیرنویس ها برای تفهیم هر چه بیشتر مصاحبه از طرف مترجم به متن اضافه شده اند. شهریور ۱۳۹۶ برابر با سپتامبر ۲۰۱۷

جان پیلگر: جنگ قریب الوقوع با چین

۹ دسامبر ۲۰۱۶

تام هارتمن: سلام. من تام هارتمن ، در واشنگتن دی سی ، به برنامه "تصویر بزرگ" خوش آمدید. در سال جاری (۲۰۱۶) ، اگر شما هر یک از سخنرانی های انتخاباتی دونالد ترامپ را تماشا کرده باشید ، ممکن است بیهوده گویی ها و چرند و پرند حرف زدن های او علیه چین را شنیده باشید. آن طوری که او توضیح داده است و همچنان ادامه می‌دهد - چین دشمن فانی آمریکا و متخاصم آن برای قرن بیست و یکم و فراتر از آن است. با این حال ، دونالد ترامپ تنها کسی نیست که به نظر می‌رسد این گونه فکر می‌کند. این به اصطلاح "چرخش به طرف آسیا" که

چین را درک کنید ، در این کار موفق نخواهید شد. (درک چین از این طرز غیر ممکن است.

تام هارتمن: بنابر این ، جان پیلگر ، چرا غرب در شناخت از چین مشکل دارد ، چگونه این موضوع به تنش های فعلی ما مربوط می شود؟

جان پیلگر: (علت این که) غرب در شناخت از چین مشکل دارد به خاطر این است که غرب رسانه آزاد ندارد و این (به طور خلاصه) لب کلام است. و کسانی (هستند که) به این موضوع آگاه نشده اند، به ویژه با توجه به رویدادهای اخیر ، زمانی که در کمیون انتخاباتی ای که در ایالات متحده داشتید ، این مسائل بزرگ جنگ و صلح ، اساساً کنار گذاشته شده بودند و مورد بحث قرار نگرفتند. ما حرکت آزاد اطلاعات که خیلی افتخار به داشتن آن را می کنیم ، نداریم. این پاسخ کوتاه به آن (سئوال) است.

چرا این طور هست؟ همان طور که در ابتدا متذکر شدم ، خبرگزاری ها در مورد باندهای فرودگاهی ای که چین در دریای جنوبی چین ایجاد می کند، صحبت می کنند ، اما هیچ چیزی در مورد آن چه در این زمینه ایالات متحده ایجاد می کند نمی گویند ، این به اصطلاح "چرخش به طرف آسیا" است که من فکر می کنم که اکثر مردم آمریکا هرگز از آن خبری شنیده اند ، و این در حالی است که آمریکا بزرگترین تأسیسات نیروی هوایی و نیروی دریایی ، از زمان جنگ جهانی دوم به این طرف را در جهان داراست.

این موضوع مطرح نبوده است، مورد بحث واقع نشده است. این موضوع کم اهمیت جلوه داده شده است و این شامل رسانه های معتبر - من در مورد خبرگزاری فاکس صحبت نمی کنم - در مورد رسانه های به اصطلاح معتبری مثل: نیویورک تایمز ، واشنگتن پست و بقیه صحبت می کنم.

به نظر می رسد ، حداقل این به نظر من آشنا می آید ، ممکن است برای شما هم آشنا باشد ، که ما در آن حالت کاتاتونیک (اختلال حرکات و رفتار ناشی از یک حالت ذهنی مختلط ، معمولاً اسکیزوفرنی) هستیم که جنگ سرد را به آغوش می کشیم (و پذیرا می شویم) ، آن چه بود. تفاوت (این موقعیت) با جنگ سرد - جنگ سرد قدیمی - در این است که در آن زمان خطوط قرمز وجود داشتند. خطوط قرمز وجود داشتند که تنها در شرایط بسیار خطرناک از آنان عبور می شد. و هر دو طرف می دانستند که در کجا قرار گرفته اند.

این روزها خطوط قرمزی وجود ندارند. شما ناتو (سازمان پیمان آتلانتیک شمالی) ، نیروهای ناتو تحت رهبری آمریکا را در مرزهای غربی روسیه دارید. این در طول

این روزها خطوط قرمزی وجود ندارند. شما ناتو (سازمان پیمان آتلانتیک شمالی) ، نیروهای ناتو تحت رهبری آمریکا را در مرزهای غربی روسیه دارید. این در طول دوران جنگ سرد قدیم بی سابقه بوده است. در حالی که - همان طور که قبلاً اشاره کردم - یک گروه از کشتی های بزرگ نیروی دریایی ایالات متحده در حال حاضر در حال حرکت به طرف چین هستند. اخیراً ، شما بزرگترین عملیات تمرین نظامی دریایی توسط آمریکا و استرالیا (با نام) "شمشیر طلسمی" را انجام دادید که در آن محاصره نیروهای چین در سراسر "تنگه مالاکا" تمرین داده شده بود. این اتفاق همین سال گذشته رخ داد. ما در این مورد چیزی نمی دانیم. آن چه من می گویم این نکته است ، و چرا ما نمی دانیم؟ و این برای ما یک سئوال است.

مجهز به موشک جدید "ای جس" (محافظ) در آن جا نگهداری خواهند شد.

این حدود ۴۰۰ مایل (۶۴۴ کیلومتر) از شانگهای دور است. و این زنجیره ای از پایگاه ها که بعضی از آن ها ، همان طور که گفتید (از دوران جنگ جهانی دوم) باقی مانده اند ، اما چرا آن ها نابود نشده اند ، سئوال این است. در حالی که بسیاری دیگر ، مانند این (پایگاه) جدید در گره ، (بعد از جنگ دوم جهانی و جدیداً) ساخته شده اند.

همچنین در گره ، در سرزمین اصلی ، ما سیستم دفاع موشکی "تاد" را مشاهده می کنیم که ظاهراً با هدف گیری به طرف گره شمالی برای محافظت از گره جنوبی است. خوب ، این بی معنی است ، (چرا که) آن (موشک) ها به طرف چین نشانه رفته اند.

تام هارتمن: بله

جان پیلگر: و هنگامی که ما ، این همان سیستم دفاع موشکی است که آن ها درباره قرار دادن آن در اروپا از آن صحبت می کنند ، البته این سیستم دفاعی نیست ، این (کار) بسیار تحریک آمیز است.

تام هارتمن: شما با دستیار سابق دنگ شیائوپینگ به نام ژانگ وایوی مصاحبه ای داشتید و او در فیلم شما در مورد چین این را بیان کرد: اگر بی بی سی برنامه ای را پخش کند ، آن ها خوشنودند که همیشه چیزی راجع به این دیکتاتوری کمونیستی ، این (سیستم) خودکامگی (که منظور چین است) ، ذکر کنند.

در واقع با این نوع برجسب ، می دانید ، نمی توانید چین را آن طور که هست ، درک کنید. اما اگر شما بی بی سی یا سی ان ان را تماشا بکنید و یا (مجله) اکونومیست را بخوانید و سعی بکنید که

از سیلو های موشکی "میس" (۳) در اوکیناوا ، فرمان آتش تقلبی (غیر واقعی و دروغین) دریافت کرد. این موشک های "میس" به طرف چین و گره شمالی نشانه گرفته شده بودند. دو تا از آن ها به طرف اتحاد جماهیر شوروی ، اما بیشتر آن ها به طرف چین نشانه گرفته شده بودند.

و این ، فهرمان این قسمت (از فیلم) یک کاپیتان بود که اکنون مرده است ، همان کاپیتان ایالات متحده که این واقعیت را مورد سئوال قرار داد که در زمانی که به او دستور داده شده بود که موشکی را به طرف چین پرتاب کند ، سربازان زیر دست او در حال تماشا کردن گسترش بحران موشکی (بین آمریکا و) کوبا در تلویزیون بودند. در واقعیت ، آن واقعه هیچ ربطی به چین نداشت. بنابر این او به چندین نفر از خدمه اش دستور داد تا به محل دیگری از پرتاب موشک که این فرمان آتش را قبول کرده بود بروند و با هفت تیر های کالیبر ۴۰ خود ، آن ها را از این کار باز دارند.

این حادثه ای بود که هر شخصی می تواند تصوّر آن را بکند در حالی که بر این باور است که در واقع اتفاق نمی افتد. اما این اتفاق افتاد. جان بوردون ، تکنیسین سابق موشکی که به این موضوع اشاره می کند ، در این فیلم به ما می گوید که چه گذشت و توضیح می دهد که آن روز برای هواخوری از سیلو (ی موشک) بیرون آمد و نسیم دریائی را حس کرد و بین خودشان بحث در گرفت که چگونه نزدیک بود آن ها گره زمین را منفجر کرده باشند. این یک تهدید از سلاح های هسته ای است و در حال حاضر ما اوکیناوا را داریم که (موشک ها) کاملاً در حالت (آماده باش) پرتاب قرار دارند ، نمی دانیم ، شاید با سلاح های هسته ای و آن هایی که در آستانه پرتاب بودند ، در اوکیناوا مخفیانه (کار گذاشته شده) بودند ، اما موشک ها در ۳۲ تجهیزات ارتشی ایالات متحده در حدود ۵۰۰ مایلی (۸۰۵ کیلومتری) از چین ، در حالت (آماده باش) پرتاب قرار دارند. این نوع خطری است که امروزه ما شاهد آن هستیم ، یا باید باشیم.

تام هارتمن: بله شما در مورد این که آمریکا حدوداً از هزاران پایگاه نظامی در سراسر جهان نگهداری می کند ، صحبت می کنید و همان طور که در فیلم متذکر شدید ، شما به صورت تصویری این چنین حلقه طناب دار را دور تا دور چین نشان می دهید. تا چه حد این پایگاه های نظامی ایالات متحده ، نسبت به پایگاه های باقی مانده از (دوران) جنگ جهانی دوم ، جدید هستند؟

جان پیلگر: خوب ، خیلی ، بعضی از آن ها باقی مانده (از دوران جنگ جهانی دوم) هستند ، منظورم این است که ، در توافق با حرف شما ، اوکیناوا از جنگ جهانی دوم باقی مانده است. تفنگداران دریایی (آمریکا) آن (جزیره اوکیناوا) را گرفتند و

دست انسان ساخته شده اند. چینی ها با ریختن کیلومتر ها شن و سنگ و کلوخ در اطراف این جزایر سنگی پراکنده از هم ، موفق به مسطح کردن این جزایر و ایجاد باند های فرودگاه های ارتشی شده اند. این جزایر به خاطر نزدیکی با ویتنام ، مالزی ، فیلیپین و تایوان ، همواره جزو مناقشات منطقه ای این کشور ها با چین به حساب می آیند.

۳ - "میس" میله میزین به جواهر و گرز ماندی است که در مراسم رسمی ، توسط شهرداران انگلیس و دیگر مسئولان دولتی به علامت سمبل قدرت حکومتی حمل می شود. بمب های هسته ای به همین نام (تی ام - ۷۶ - میس) از تخم و ترکه بمب هائی هستند که نازی ها در جنگ جهانی دوم در بریتانیا منفجر کردند. این موشک های سیزده متری ، هشت تن وزن دارند. کلاهک موشکی آن دارای یک بمب هسته ای ۱٫۱ مگاواتی است که قدرت آن بیش از ۷۵ برابر میزان انفجار بمب در هیروشیما افزایش یافته است و می تواند همه چیز را تا شعاع پنج کیلومتری از بین ببرد. دهانه و عمق گودالی که این بمب ایجاد خواهد کرد به ارتفاع یک ساختمان بیست طبقه خواهد بود. محیط زیست و خاک محل انفجار برای دهه های متوالی ، غیر قابل سکونی و کشاورزی خواهد شد.

منطقه شرقی (آمریکا) ، بخش خواهد شد.

جان ، در فیلم شما ، "اریک لی" که یک فرد اهل سرمایه گذاری و تجارت و دانشمند علوم اجتماعی است در ارتباط با رابطه بین ایالات متحده و چین این را می گوید: هرگز در تاریخ ، هیچ دو کشوری مثل چین و آمریکا وجود نداشته اند که این قدر به یکدیگر از درون وابستگی داشته باشند. و چین بزرگترین کشور تجاری در جهان و در تاریخ است. بنابراین اقتصاد چین و جامعه آن ها ، زندگی آن ها ، به کل جهان ، از جمله آمریکا و غرب و تمام کشورهای دیگر مرتبط است.

بنابر این من فکر می کنم که وابستگی متقابل بین این دو کشور و در میان همه ملت های جهان ، صحبت از صلح می کند.

(ادامه دارد)

ترجمه از هوشنگ

۱-

<https://www.youtube.com/watch?v=6StL-AJLDwY>

<http://www.thomhartmann.com/blog/2016/12/transcript-john-pilger-coming-war-china-9-december-16>

۲ - جزایر اسپرانتلی ، واقع در دریای جنوبی چین ، جزایر مصنوعی هستند که به

دوران جنگ سرد قدیم بی سابقه بوده است. در حالی که - همان طور که قبلا اشاره کردم - یک گروه از کشتی های بزرگ نیروی دریایی ایالات متحده در حال حاضر در حال حرکت به طرف چین هستند. اخیراً ، شما بزرگترین عملیات تمرین نظامی دریایی توسط آمریکا و استرالیا (با نام) "شمشیر طلسمی" را انجام دادید که در آن محاصره نیروهای چین در سراسر "تنگه مالاکا" تمرین داده شده بود. این اتفاق همین سال گذشته رخ داد. ما در این مورد چیزی نمی دانیم. آن چه من می گویم این نکته است ، و چرا ما نمی دانیم؟ و این برای ما یک سؤال است.

نام هارتمن: درسته (واقعاً). پس از پخش آگهی های تبلیغاتی ، با جان پیلگر در مورد این فیلم مستند فوق العاده که در شب شنبه توسط شبکه تلویزیونی "روسیه امروز" که در ایالات متحده آمریکا پخش می شود ، بیشتر صحبت خواهیم کرد.

نام هارتمن: و به برنامه "تصویر بزرگ" خوش آمدید. من با فیلمساز افسانه ای - جان پیلگر درباره فیلم مستند جدید درخشانش به نام "جنگ قریب الوقوع با چین" صحبت می کنم که توسط شبکه تلویزیونی "روسیه امروز" در ایالات متحده آمریکا در شنبه ساعت ۹ شب به وقت

آکسیون بزرگداشت یاد جانباختگان قتل عام دهه ۶۰ و دفاع از مبارزات زندانیان سیاسی ایران در لندن



به سنت سال های اخیر ، در سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی توسط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی ، برای بزرگداشت یاد جانباختگان این جنایت تاریخی و همچنین رساندن صدای زندانیان سیاسی ایران به گوش افکار عمومی و دفاع از مبارزات و اعتصاب غذای آنان در سیاه چال های رژیم ، روز شنبه ۹ سپتامبر ۲۰۱۷ یک آکسیون مبارزاتی و نمایشگاه عکس در مرکز شهر لندن برگزار شد. این آکسیون از ساعت ۱۲ ظهر در میدان ترافلگار اسکوتر شروع و در ساعت ۲ بعداز ظهر پایان یافت. رفقا با برپایی یک نمایشگاه عکس و بنرهای بزرگی که حاوی تصاویری از اعدام ها ، شکنجه ها و سرکوب مردم مبارز ایران در طول ۲۸ سال گذشته بود توجه عابری را جلب کرده و با آن ها در مورد اوضاع ایران و سیاست های ضد مردمی جمهوری اسلامی و مبارزات کارگران و توده های تحت ستم صحبت کرده و به سئوالات آن ها پاسخ می دادند. همچنین شعارهای بزرگی با مضمون "مرگ بر جمهوری اسلامی" ، "پیروز باد مبارزات ضد امپریالیستی دمکراتیک خلق های خاورمیانه" ، "اعدام و کشتار در ایران باید پایان یابد" و ... به زبان های فارسی و انگلیسی در محل قرار داده شدند. عکس هایی از اعدام ها ، صحنه های مبارزات توده ای و تصاویر برخی از جانباختگان جنبش توده ای سال ۸۸ که در محل قرار گرفته بود توجه رهگذران را به خود جلب می کرد. یکی از بازدید کنندگان از نمایشگاه عکس با دیدن عکس جوان مبارز جواد کاووسی فر و شنیدن داستان زندگی وی که به دنبال ترور یکی از قضات جنایتکار دادگاه های تهران یعنی قاضی حسن احمدی مقدس در سال ۱۳۹۴ قهرمانانه و با لبی خندان و چشمانی باز به استقبال مرگ رفت و در ملاء عام به جوخه اعدام سپرده شد ، تحت تاثیر قرار گرفت و یک نقاشی زیبا از عکس او در زمان اعدام کشید. برخی از رهگذران با اعلام حمایت خود از اهداف برگزار کنندگان آکسیون ، نفرت خود را از رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی اعلام می کردند. در طول این حرکت رفقا اعلامیه های زیادی به زبان انگلیسی در میان جمعیت پخش کردند. این آکسیون توسط فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن و سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان سازمان داده شده بود.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران - لندن

۹ سپتامبر ۲۰۱۷

۱۷ شهریور ۱۳۵۷، نشانگر موقعیت انقلابی در ایران!



کافی قوی باشد. این رسالت در جامعه ایران بر دوش طبقه کارگر قرار دارد که در آن شرایط به دلیل نفوذ اپورتونیسیم در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران حتی از وجود سازمان پیشاهنگ خود نیز محروم مانده بود.

واقعه ۱۷ شهریور به طور برجسته افشاگر چهره واقعی ارتش امپریالیستی ایران می باشد. همان ارتشی که رژیم جانشین شاه یعنی جمهوری اسلامی بلافاصله پس از روی کار آمدن، آن را علیه توده های انقلابی به کار گرفت و مبارزات خلقهای ما در کردستان، ترکمن صحرا، خوزستان را بخون کشید و با به راه انداختن جنگی ارتجاعی با عراق که تنها به نفع امپریالیستهای آمریکا و انگلیس و شرکاء سازمان یافته بود میلیونها تن از نسل جوان انقلابی ایران را به قتلگاه فرستاد.

۱۷ شهریور، جلوه شکوهمندی از مبارزات خلقهای ما و در همان حال جلوه ای از ماهیت ددمنشانه نظام سرمایه داری وابسته ایران می باشد که برای حفظ سلطه منحوس خود نشان داده است از هیچ جنایتی فرو گذاری نمی نماید.

ضمن گرامیداشت یاد و خاطره شهدای این روز تاریخی بر این نکته باید تاکید کنیم که اگر ۱۷ شهریور ماهیت واقعی ارتش ایران را بار دیگر در مقابل توده های ما به نمایش گذاشت در همان حال این وظیفه بزرگ را نیز در مقابل ادامه دهندگان راه شهدای ۱۷ شهریور قرار داد که تا نابودی ارتش امپریالیستی ایران به مثابه عمده ترین عامل بقای سلطه ظالمانه امپریالیستها و سرمایه داران وابسته از پای ننشینند؛ چرا که تحقق اهداف این شهدا تنها با نابودی نظام سرمایه داری وابسته و ارتش جنایتکارش و تمامی زواید آن امکانپذیر میباشد.

چریکهای فدائی خلق ایران
شهریور ۱۳۹۶

این روز ارتش که عمده ترین عامل حفظ رژیم های وابسته به امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته در ایران می باشد و به قول تنوریسین کبیر چریکهای فدائی خلق ایران، رفیق مسعود احمدزاده، ستون فقرات سلطه امپریالیستی در ایران را تشکیل می دهد، به روی مردم تظاهرکننده آتش گشود و با رگبار مسلسل های آمریکائی چند صد تن از زنان و مردان مبارز و انقلابی را به قتل رساند. "زاله خون شد". رژیم شاه با به کار گیری ارتش مزدور و فاجعه ای که آفرید امیدوار بود که بدین وسیله از رشد مبارزات انقلابی توده ها جلوگیری خواهد کرد. ولی هیئات که درست از همان روز ۱۷ شهریور معلوم شد که انقلاب توده ها دیگر مهار شدنی نیست. "زاله خون شد، خون جنون شد" و نوید سرنگونی رژیم شاه را داد و بالاخره "سلطنت واژگون شد". (جملات توی گیومه از سرود "زاله خون شد، خون جنون شد، سلطنت زین جنون واژگون شد..." می باشد)

در ترم ادبیات مارکسیستی، ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ بیانگر به وجود آمدن موقعیت انقلابی در جامعه بود. به عبارت دیگر این روز آغازگر شرایطی گردید که وجه مشخصه آن ناتوانی رژیم شاه در حکومت به شیوه های سابق و عدم خواست مردم در زندگی به شیوه سابق بود. از این زمان به بعد انقلاب توده ها با چنان سرعتی رشد کرد که رژیم شاه به هر وسیله ای متوسل شد- که به کار گیری فریب و نیرنگ و دادن ظاهراً امتیازاتی به مردم (انحلال ساواک، تشکیل شورای سلطنت بدون حضور شاه) از آن جمله بود- نتوانست جلوی موج انقلاب را بگیرد. اما به گفته لنین برای این که یک موقعیت انقلابی منجر به انقلاب به مفهوم دگرگونی در سیستم اقتصادی- اجتماعی پیشین گردد نیاز به آن است که طبقه انقلابی که رسالت به سر انجام رساندن انقلاب توده ها را به عهده دارد به حد

در مبارزات قهرمانانه توده های تحت ستم ایران در سالهای ۵۷-۵۶ علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، ۱۷ شهریور بیانگر نقطه عطف تاریخی است. این مبارزات که هدفش کسب استقلال (قطع قطعی هرگونه نفوذ امپریالیستها در ایران) و برقراری آزادی و دموکراسی در جامعه بود در این روز به نقطه ای رسید که برگشت از آن دیگر ممکن نبود.

پس از قیام مردم مبارز تبریز در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶، امپریالیستها و بورژوازی وابسته ایران که متوجه جدی بودن موج انقلابی توده های تحت ستم ایران شده بودند در حالی که مشغول تدارک و تقویت آلترناتیوهای برای فردای سقوط احتمالی رژیم شاه شدند (از جمله اقدام به آماده سازی خمینی و دار و دسته های اسلامی) ولی هنوز امیدوار بودند که بتوانند موج انقلاب در ایران را با سرکوب توسط نیروهای مسلح شاهنشاهی خوابانده و رژیم شاه را حفظ کنند. اما شدت گیری مبارزه توده های جان به لب رسیده از مظالم رژیم شاه پس از قیام مردم تبریز در شرایطی که این توده ها از مبارزه مسلحانه پیشاهنگان صدیق و جان برکف خود الهام گرفته و فضای رادیکال و انقلابی بر همه جامعه سیطره داشت، به طور روزن افزون به دشمنان مردم می فهماند که بیهوده در انتظار فروکش موج انقلابی در ایران می باشند.

در ۱۶ شهریور ۱۳۵۷ شریف امامی که پس از برکناری نخست وزیر ظاهراً مادام العمر شاه، امیر عباس هویدا سومین نخست وزیر بود که دولت تشکیل داده بود. در تهران و یازده شهر دیگر اعلام حکومت نظامی نمود و از مردم خواست که به هیچوجه از خانه های خود بیرون نیایند. اما توده های انقلابی جنوب شهر تهران در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ برای برگزاری تظاهراتی بزرگ علیه رژیم شاه به مثابه نوکر امپریالیستها، در میدان زاله جمع شدند. در

مبارزات دلاورانه کارگران اراک و درس های نهفته در آنها!



و شعار دادند: "کارگر بی گناه آزاد باید گردد". بالاخره با شدت گیری سرکوب ، کارگران شریف و مبارز با خشمی جان سوز یک صدا فریاد زدند: "مزدور برو کمشو ، مزدور برو کمشو" و هر فحش و ناسزائی که به ذهن شان می رسید نثار آن مزدوران کردند که "بی شرف" مؤدبانه ترین آن ها بود. باید باور کرد که همین شعارها در صحنه نبرد کارگران با سرمایه داران و رژیم حامی شان لرزه بر اندام آن استثمارگران و چپاول گران که انکل وار تماماً از دسترنج کارگران ارتزاق می کنند ، می اندازد - چرا که آن ها خوب می دانند که در پشت چنان شعارهای خشمناکین مبارزاتی و ناسزاهای کارگران در واقع خواست قلبی کارگران یعنی زنده باد انقلاب و زنده باد سوسیالیسم خوابیده است.

تصاویری که از اعمال تبهکارانه و سرکوب گرانه مزدوران وحشی رژیم و صورت های خونین و پیکرهای در هم کوفته شده کارگران به نمایش درآمده و تصویری که نشان می دهد که کارگران تحت ستم و مورد سرکوب واقع شده با پرتاب سنگ و چوب به سوی سرکوب گران شان به مقابله و مقاومت می پردازند ، یک بار دیگر چهره ضد کارگری جمهوری اسلامی و دیکتاتوری مطلق العنان حاکم بر جامعه را به نمایش گذارد و باز ثابت کرد که این رژیم در دفاع و حراست از نظام سرمایه داری حاکم و منافع سرمایه داران زالو صفت کوچک ترین صدای حق طلبانه را از سوی کارگران بر نمی تابد و آن را با باطوم و گلوله و بگیر و ببند پاسخ می دهد.

نکات آموختنی از مبارزات کارگران اراک

باید دید که مجموعه حرکت های مبارزاتی کارگران آذر آب و هیکو حاوی چه درس های مبارزاتی است که کارگران پیشرو و طرفداران طبقه کارگر موظفند با دقت روی آن ها تأمل و تعمق کنند و از آن بیاموزند. تجربه اخیر کارگران دو واحد تولیدی در اراک ، همچون دیگر تجربه های مبارزاتی

مقامات دولت کارگر ستیز روحانی ، در طول این مدت ، تنها با وعده و وعید و همچنین با تهدید و پیگرد کارگران را سر دوانده و گشایشی در کار کارگران صورت ندادند. آن ها در شرایطی که هزاران کارگر و خانواده های نیازمند و محروم آن ها در یک شرایط اقتصادی اسف باری به سر می برند ، با پشتیبانی از سرمایه داران وضعیتی به وجود آورده اند که آن استثمارگران و غارت گران و انگل های اجتماعی تا به امروز نیز از پرداخت حقوق بخور و نمیر کارگران و تحقق دیگر خواست های صنفی شان که یکی از مهم ترین آن ها پرداخت حق بیمه آن ها به سازمان تامین اجتماعی می باشد ، خود داری کرده اند.

در چنین شرایطی ، کارگران آذر آب و هیکو برای حفاظت از شرافت ، انسانیت و زندگی خود و خانواده شان ناچار بودند به راه های دیگری از مبارزه که همانا آمدن به خیابان و بستن جاده بود ، دست بزنند. اما در شرایطی که رژیم به دلیل دفاع و حفظ منافع سرمایه داران جز سرکوب و فرستادن مأموران جنایتکار خود به سراغ کارگران ، پاسخ دیگری برای آنان ندارد و در شرایطی که دیکتاتوری و خفقان وحشتناکی بر جامعه مستولی است ، گزینش این راه از مبارزه برای کارگران بسیار مخاطره آمیز بود. کما این که پس از حضور کارگران در خیابان ، جمهوری اسلامی شهر اراک را به یک پادگان نظامی تبدیل کرد و مأموران مزدور برای متفرق کردن کارگران و پایان دادن به اعتراضات آنان به هر وحشی گری ، از حمله فیزیکی گرفته تا استفاده از گاز اشک آور و تیراندازی هوائی ، دست زدند.

کارگران رنج دیده و اما دلاور آذر آب و هیکو ، هنگامی که نیروهای سرکوب گر جمهوری اسلامی به ضرب و شتم کارگران پرداختند ، از میدان بدر نرفتند و مظلومانه فریاد زدند که: "کارگر بیچاره ، کتک زدن نداره" و وقتی آن نیروهای مزدور پس از مبادرت به قلع و قمع کارگران تعدادی از آنان را دستگیر نمودند ، باز کارگران ایستادند

رژیم جمهوری اسلامی و دولت تبهکار روحانی دیروز و امروز (۲۸ و ۲۹ شهریور) با حمله وحشیانه به تجمع کارگران "آذر آب" و "هیکو" در اراک ، کارگران این واحد های تولیدی را تنها به جرم درخواست دریافت حقوق و مزدهای معوقه و برخی دیگر از حقوق صنفی شان به خاک و خون کشیدند و به این ترتیب یک بار دیگر ماهیت ضد خلقی و کارگر ستیز خود را به نمایش گذاردند. در روزهای ۲۸ و ۲۹ شهریور ، هزاران تن از کارگران دلاور این دو واحد تولیدی در پیگیری مطالبات بر حق شان ، شهر اراک را به صحنه یکی از وسیع ترین حرکت های مبارزاتی علیه رژیم کارگر ستیز جمهوری اسلامی تبدیل کردند. کارگران شرکت آذر آب که ماه هاست حقوق خود را دریافت نکرده و هر بار مطالبات شان توسط کارفرمایان زالو صفت و دولت حامی آن ها سرکوب شده در تداوم تلاش های خود در روز ۲۸ شهریور به خیابان آمدند و جاده اراک به تهران را به تصرف خود در آورده و آن را بستند. با پخش خبر و تداوم حرکت مبارزاتی کارگران ، کارگران شرکت هیکو اراک نیز که وضعیت مشابهی داشته و مطالبات و حقوق شان از سال گذشته به آن ها پرداخت نشده ، برای رساندن صدای اعتراض خود به هم طبقه ای های خود پیوستند. در اثر حرکت گسترده و دلاورانه کارگران معترض ، بلوار خمینی در اراک و پل بختیاری و ریل های راه آهن در این منطقه اشغال و به محل تجمع کارگران معترض تبدیل شد.

مبادرت کارگران معترض آذر آب و هیکو به تجمع گسترده و اشغال بخش هایی از شهر در شرایطی صورت می گیرد که آن ها همه راه های به اصطلاح قانونی را طی کرده ولی شکایات شان به نهادهای دولتی به جایی نرسیده بود. این کارگران رنج دیده مورد ظلم واقع شده ، چند بار هم دست به تجمع و راه پیمائی زده بودند همان طور که در تاریخ ۱۲ شهریور ماه نیز با یک راه پیمایی گسترده از محل کارخانه های شان به مرکز شهر ، فریادهای "ما گرسنه ایم" خود را به گوش افکار عمومی رساندند. اما با وجود تمام این اقدامات

واقعیت این است که دیکتاتوری مانع بزرگی در مقابل رشد مبارزات کارگران و ایجاد ارتباط بین روشنفکران کمونیست با کارگران و مبارزات آن هاست ، پس مبارزه برای آزادی و دموکراسی که با مبارزه جهت سرنگونی رژیم دیکتاتور حاکم گره خورده ، ضرورتی است اجتناب ناپذیر ، ضرورتی که جز از طریق توسل به عالی ترین شکل مبارزه پاسخ نگرفته و راه به جانی نمی برد. بنابر این ، این عالی ترین شکل مبارزه (مبارزه مسلحانه) که محوری برای دیگر اشکال مبارزه است و به عبارت دیگر باید همزمان با انواع شکل های ممکن مبارزه همراه شود ، پیش شرط فراهم نمودن شرایط جهت ایجاد تشکل های راستین کارگری و برقراری ارتباط روشنفکران کمونیست با طبقه خود یعنی طبقه کارگر ایران می باشد.

جامعه رابطه مشخصی را می بیند ؛ و نکته بسیار مهم ، نکته برجسته و چشمگیر و قابل تعمق دیگر این که اعلام می کنند که حاضرند با دیکتاتوری حاکم بجنگند و در این راه جان فدا کنند. آیا کارگران ما واضح تر از این می توانند ضرورت آن چه آن ها با گوشت و پوست خود لمس می کنند ، ضرورت مبارزه با دیکتاتوری را به آنانی که خود را مدافع طبقه کارگر می نامند منتقل سازند؟ مسلماً نمی توان از کارگران انتظار داشت مسایل را به گونه ای بیان کنند که روشنفکران تئوریزه می کنند. اما این وظیفه پیشروان کارگری است که با تجزیه و تحلیل و شکافتن خواست ها و شعارهای آنان ، پیام کارگران را دریابند. مبارزه در راه آزادیگی مستلزم مبارزه با دیکتاتوری حاکم در جهت سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی است ؛ مستلزم توسل به قهر انقلابی در مقابل قهر ضد انقلابی است.

از جنبه ای دیگر ، اگر این واقعیتی است که مبارزه صنفی نیازمند شرایط نسبتاً آزادی است که طی آن کارگران حداقل بتوانند تشکل های صنفی خود را به وجود آورند، اگر بر اساس تجربه انقلابات گذشته در سطح جهان، بردن آگاهی سوسیالیستی از طرف روشنفکران کمونیست به میان کارگران تنها در جریان مبارزات خود کارگران و در ارتباط با محافل و تشکل های کارگران امکان پذیر است، پس انجام چنین وظایفی در شرایط خفقان و دیکتاتوری ای که بر جامعه ایران حاکم است ضرورت طی کردن پروسه خاصی را می طلبد. متأسفانه صرف نظر از وجود رفرمیستی آشکار در میان بسیاری از افراد و نیرو هائی که مدعی دفاع از منافع طبقه کارگر هستند ، اکثر روشنفکرانی که سنگ کمونیسم را بر سینه می زنند چنین ضرورتی را درک نکرده و بالطبع پاسخ روشنی برای آن ندارند. آن پروسه ای هم که برخی تنها انتهای آن را در عبارات کلیشه ای "اعتصاب عمومی ، قیام توده ای و بعد دموکراسی شورائی" ذکر می کنند، پاسخگوی آن ضرورت نیست. چون کارگران زمانی می توانند به اعتصاب عمومی دست بزنند و بعد یک قیام توده ای را رهبری کنند تا قادر شوند که دموکراسی شورائی را در جامعه بنیان نهند که ابتدا پیوندی بین آنان با روشنفکران کمونیست شان به وجود آمده باشد. **همه مسئله و معضل اصلی برای کمونیست های ایران این است که در شرایطی که دیکتاتوری حاکم کم ترین صدای حق طلبانه کارگران را یا قهر ضد انقلابی پاسخ می دهد، چنین پیوندی چگونه و در چه پروسه ای می تواند به وجود آید. لذا عنوان کردن چنان پروسه ای که کلیشه وار از تجربه انقلاب روسیه گرفته شده در عمل جز تبلیغ به نفع رفرمیسم و اکونومیسم نیست. اما تئوری چریکهای فدائی خلق ایران درست در پاسخ به چنان**

ممکن مبارزه همراه شود ، پیش شرط فراهم نمودن شرایط جهت ایجاد تشکل های راستین کارگری و برقراری ارتباط روشنفکران کمونیست با طبقه خود یعنی طبقه کارگر ایران می باشد. همان طور که ملاحظه می شود چنین امری که خود از قانونمندی های جامعه تحت سلطه سرمایه داری وابسته ایران ناشی گشته ، تمایز و خط فاصل کاملاً روشنی را بین پروسه ای که کارگران ما باید برای رسیدن به آزادی و سوسیالیسم طی کنند با پروسه ای که به طور برجسته هم طبقه ای های آنان در برخی کشور ها جهت انجام انقلاب سوسیالیستی خود طی کردند را نشان داده و آشکار می سازد. این واقعیت را حتی می توان از زبان خود کارگران مبارز شنید که آن را گاه در شعارهای خود نیز آشکار می کنند. از جمله توجه به شعار پر مفهوم و پر محتوای کارگران هیکو که پس از بی نتیجه ماندن یک ماه مبارزه صنفی شان در خود کارخانه به خیابان آمده و آن شعار را در طی راه پیمائی در خیابان های اراک مرتب تکرار کردند (در ۱۲ شهریور ماه سال جاری) این امر را آشکار می کند. آن ها شعار می دادند: "زیر بار ستم نمی کنیم زندگی ، جان فدا می کنیم در ره آزادی ، وای از این وضع ، وای از این وضع!". این شعار، به حد کافی پیامی آموزنده برای هر روشنفکر کمونیستی که حقیقتاً دلسوز کارگران بوده و قلبش با قلب کارگران رنج دیده ایران می تپد، دارد. شدت ستمی که از طرف سرمایه داران به کارگران می شود در این شعار مشخص است و آن ها به خیابان آمده و می گویند که حاضرند جان فدا کنند. برای چه؟ پاسخ این است که در راه آزادیگی. به راستی بین مبارزه برای خواست صنفی و آزادیگی و آزاد زیستن چه رابطه ای وجود دارد؟ پاسخ این سؤال برای کارگرانی که تحت سلطه رژیم دیکتاتور جمهوری اسلامی زندگی می کنند و چنین شعاری را می دهند واضح است ، یعنی آن ها بین ظلم سرمایه دار و عدم آزادی یعنی حاکمیت دیکتاتوری در

کارگران ایران که یکی از نزدیک ترین موارد آن مبارزه کارگران نیشکر هفت تپه بود (رجوع کنید به سرسخن ماهنامه کارگری چریکهای فدائی خلق شماره ۴۳) ، مهر تأیید بر این واقعیت زد که به دلیل حاکمیت سیستم سرمایه داری وابسته در ایران که روینای آن الزاماً دیکتاتوری - و به طور واضح ، قدرت سیاسی مدافع و حافظ آن یک استبداد عنان گسیخته و مطلق العنان - می باشد، پیگیری هر گونه خواست صنفی و مبارزه برای تأمین ابتدائی ترین حقوق کارگران به طور اجتناب ناپذیر آن ها را با قدرت سیاسی حافظ منافع سرمایه داران و قهر سازمان یافته این قدرت روبرو می سازد. معنی این واقعیت آن است که در جامعه سرمایه داری وابسته ایران قانونمندی معینی حکمرواست که باید آن را شناخت. این قانونمندی بیان گر آن است که مبارزه صنفی کارگران ما با این یا آن سرمایه دار خیلی زود به مبارزه سیاسی با دولت مدافع سرمایه داران تبدیل می شود و بلافاصله شکل قهر آمیز به خود می گیرد.

از طرف دیگر ، اگر در کشورهای غربی کارگران به دلیل برخورداری از تشکل های صنفی ای چون اتحادیه و سندیکا که وجود آن ها در قانون به رسمیت شناخته شده ، می توانند امیدوار باشند که از طریق مبارزه مسالمت آمیز صنفی شان به یک سری از خواست های خود برسند ، در ایران به دلیل وجود دیکتاتوری (که ماهیتاً دیکتاتوری امپریالیستی است)، اساساً امکان ایجاد تشکل های مستقل کارگری از طریق مبارزه مسالمت آمیز وجود ندارد. مسلماً اعتراف به این واقعیت به معنی عدم دفاع از حق کارگران برای داشتن چنین تشکل هائی نیست. اما این واقعیت نیز اولاً نشان می دهد که دیکتاتوری در جامعه ایران عاملی است که نمی توان بدون توجه به آن و مبارزه مستقیم با آن کارگران را به ایجاد تشکل های صنفی خود امیدوار ساخت و این تلقی را به وجود آورد که گویا مبارزه کارگران با سرمایه داران صرفاً محدود به تحقق خواست های صنفی آنان است و به همین خاطر کارگران تنها باید به ایجاد تشکل های مستقل صنفی خود بپردازند. ثانیاً اگر واقعیت این است که دیکتاتوری مانع بزرگی در مقابل رشد مبارزات کارگران و ایجاد ارتباط بین روشنفکران کمونیست با کارگران و مبارزات آن هاست ، پس مبارزه برای آزادی و دموکراسی که با مبارزه جهت سرنگونی رژیم دیکتاتور حاکم گره خورده ، ضرورتی است اجتناب ناپذیر ، ضرورتی که جز از طریق توسل به عالی ترین شکل مبارزه پاسخ نگرفته و راه به جانی نمی برد. بنابر این ، این عالی ترین شکل مبارزه (مبارزه مسلحانه) که محوری برای دیگر اشکال مبارزه است و به عبارت دیگر باید همزمان با انواع شکل های

جشنواره "همبستگی و مقاومت" در وین - اتریش



در Jesuitenwiese im Wiener Prater در روز شنبه ۲ و یکشنبه ۳ سپتامبر ۲۰۱۷، جشنواره "صدای مردم" در وین برگزار شد. این جشنواره که یکی از سنتی ترین مراسم محلی وین می باشد که هر ساله با حضور گروه های سیاسی چپ و کمونیست برگزار می شود. جشن "همبستگی و مقاومت" در عین حال که برنامه های فرهنگی و تفریحی و موزیک ارائه می دهد، با برپایی چادرهای بحث و گفتگوهای سیاسی در زمینه های مختلف، نظر شرکت کنندگان را به خود جلب می کند. امسال هم دقیقاً چند هفته قبل از مراسم انتخابات مجلس، این جشن فرصت مناسبی برای همه احزاب چپ و کمونیست بود که با گذاشتن میز کتاب و پخش اعلامیه، موضوعاتی را که در این چند ساله اخیر نگرانی هایی را در بین مردم ایجاد کرده است، از جمله: سیاست پناهندگی در اتریش، کنترل حریم خصوصی مردم توسط گذاشتن دوربین های نظارت در امکان عمومی از طرف دولت، رشد فاشیسم و احزاب راست افراطی و همین طور موضوع عدالت اجتماعی، را به بحث بگذارد. به خصوص که رسانه های دولتی اعم از تلویزیون و رادیو و مجلات، با بوق و کرنا، مناظره و نزاع بین نتولیرال های میانه رو و نتولیرال های راست گرا را به عنوان یک بحث بزرگ و مهم اجتماعی به نمایش می گذارند.

در جشنواره صدای مردم، جدا از گروه های سیاسی چپ و کمونیست اتریشی، فعالین گروه ها و سازمان های ملیت های دیگر ساکن این کشور هم حضور فعال دارند. از جمله فعالین چریکهای فدایی خلق ایران با گذاشتن میز کتاب و برافراشتن آرم سازمان و بنرهائی که جنایات رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را به نمایش می گذارند، در این جشن شرکت کرده و به افشای رژیم، به عنوان سمبل جنایت و شکنجه و اعدام در ایران پرداختند. ضمن تبلیغ اهداف و آرمان های چریکهای فدائی خلق ایران، مواضع سازمان را برای علاقمندان تشریح کردند. در روز دوم این جشنواره با وجود هوای نامناسب و بارندگی در ساعات اولیه روز، هواداران چریکهای فدایی خلق در سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰، به ویژه تابستان ۶۷، اعلامیه هایی که در همین رابطه تهیه شده بود را در بین مردم پخش کردند و در مورد جنایات رژیم در طول ۳۹ سال حاکمیت ولایت فقیه اسلامی، به طور مفصل با علاقمندان به بحث و گفتگو پرداختند.

امسال در جشنواره صدای مردم علاوه بر فعالین جنبش های اجتماعی، سازمان های غیردولتی، اعضای اتحادیه های کارگری، هواداران احزاب چپ و کمونیست، مجلات و هنرمندان، بسیاری شرکت داشتند. جشن همبستگی و مقاومت از ساعات اولیه روز آغاز و تا پاسی از شب ادامه داشت.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران - وین، اتریش
سوم سپتامبر ۲۰۱۷

ضرورتی تدوین گشته که در دو نوشته رفقا امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده مستتر است. این تئوری پروسه بردن آگاهی سوسیالیستی به میان کارگران، تربیت و متشکل کردن آن ها و رهبری مبارزات کارگران تا رسیدن به سوسیالیسم را با روشنی ترسیم کرده است. در این تئوری گفته می شود که روشنفکران کمونیست تنها در جریان مبارزه برای آزادی و دموکراسی با جهت گیری رسیدن به سوسیالیسم که خود در شرایط دیکتاتوری حاکم بر جامعه تنها از طریق اعمال قهر انقلابی عملی است قادر به ایجاد محیط و شرایط لازم برای منظور فوق خواهند بود.

مبارزات دلاورانه کارگران آذر آب و هپکو علیه سرمایه داران و رژیم جمهوری اسلامی، جلوه ای از مبارزات تمامی طبقه کارگران ایران علیه بی عدالتی می باشد، همچنان که مطالبات بر حق آنان خواست های صنفی عمومی کارگران ما را بیان می کند. بر تمام انسان های با وجدان و نیروهای مبارز و مترقی ست که از این مبارزات پشتیبانی کرده و خواست قلبی کارگران ایران یعنی رسیدن به آزادی و دموکراسی و نابودی نظام استثمارگر حاکم و رژیم حافظ آن، جمهوری اسلامی را با صدایی بلند در افکار عمومی منعکس کنند. باشد که نیرو های راستین مدافع طبقه کارگر بتوانند در جهت تسهیل راه پیوند با کارگران مبارز و انقلابی ایران به منظور یاری به تحقق خواست اصلی آنان که رسیدن به سوسیالیسم و جامعه ای عاری از هرگونه ظلم و استثمار است، گام های هر چه مؤثر تری به پیش بردارند.

**درد بر کارگران دلاور
هپکو و آذر آب اراک!**

**نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم
جمهوری اسلامی!**

**پیروز باد مبارزات وقعه ناپذیر
کارگران مبارز ایران!**

**"زیر بار ستم نمی کنیم زندگی،
جان فدا می کنیم در ره آزادی!"**

چریکهای فدایی خلق ایران
۲۹ شهریور ۱۳۹۶ - ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۷

"کیستند اینان!؟"

ریشه در باروت...ساقه از کینه...برگها باخشم سرریز و

غنچه ها از انفجار عشق آکنده...!

"کیستند اینان؟" کلبی از چریکهای فدایی خلق ایران در گرامیداشت خاطره فراموش ناشدنی و راه سرخ جانباختگان آزادی و سوسیالیسم در دهه شصت می باشد. این کلیپ زیبای مبارزاتی که با تصاویر ده ها تن از بهترین فرزندان کمونیست و مبارز شهید خلق آراسته شده را ببینید! ما را در توزیع گسترده تر این اثر هنری مبارزاتی به عنوان گامی در افشای گوشه ای از جنایات بیکران رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی علیه توده های تحت ستم یاری دهید!

<https://www.youtube.com/watch?v=FTPvbbRc9qM>



کیستند اینان؟



تورنتو: گزارشی از مراسم یادمان

انقلابیون و آزادیخواهانی که

در دهه ۶۰ توسط رژیم جنایتکار

جمهوری اسلامی قتل عام شدند!

شرایط ، مسئولیت های اجتماعی خود را درک کنند و گفت: "موضع گیری ما در مقابل خشونت و سرکوب دولتی خط و مرزی روشن و قاطع می طلبد ، مسئولیت فردی ای می طلبد که می تواند به همبستگی جمعی بیانجامد." سخنرانی دکتر نورایمان قهاری با تشویق بسیار زیاد جمعیت روبرو شد.

سخنران بعدی مراسم رفیق مجد هُشی زندانی سیاسی سابق در اصفهان و از بازماندگان کشتار دهه ۶۰ بود که سال های زیادی را در چنگال رژیم اهریمنی جمهوری اسلامی در زندان به سر برد و مورد شکنجه و اذیت و آزار های سیستماتیک دژخیمان حاکم قرار گرفت. وی با مرور گوشه هایی از خاطرات شخصی خود از زندان های جمهوری اسلامی و تحلیل شرایط آن دهه مرگبار ، با شیوه ای بسیار پر احساس و عینی ، شرکت کنندگان در مراسم را با خود به درون سیاه چال ها و شکنجه گاه های جمهوری اسلامی برد. او شرکت کنندگان را با خود به سیاه چال هایی برد که در آن ها دژخیمان حاکم ، پیش از قتل عام ها از اعمال هیچ جنایتی علیه دختران و پسران زندانی دریغ نکردند ؛ بکارت دختران اعدامی را گرفتند ، برخی را ناکام از اخذ اطلاعات در زیر شکنجه کشتند و اجسادشان را به درون سلول ها انداختند ، جسد ها را به خانواده های داغدار تحویل ندادند و حتی از ترس محل دفن برخی را تا به امروز از عزیزان شان پنهان نگه داشتند.

رفیق هُشی در سخنان خود به جلوه های برجسته مقاومت جان های شیفته ای اشاره کرد که با وجود آن که شبخ مرگ را هر لحظه در بالای سر خود در پرواز می دیدند ، با توجه

به درستی به این موضوع اشاره کرد که "کشتار دهه ۶۰ و قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ نه محصول "خشونت طلبی" مخالفین رژیم بلکه جزئی از ذات و ماهیت رژیم جمهوری اسلامی بوده" و حتی از پیش از قدرت گیری کامل این رژیم "حذف غیرخودی ها از حمله مارکسیست ها ، و سلب آزادی های فردی ، از جمله آزادی زنان ، در دستور کار آن رژیم قرار داشته است. رژیم جمهوری اسلامی برای رسیدن به اهداف خود ، می بایست هر صدای مخالفی را از صحنه سیاسی ایران محو می کرد ، و هم اکنون هم این رژیم برای حفظ موقعیت و بقای خود راهی ندارد جز این که به همین روش ادامه دهد." سخنران سپس بر این مسئله تاکید کرد که "هر گونه مبارزه برای آزادی و عدالت ماهیتا نمی تواند کشتار و سرکوب خونین دهه شصت و پانزدهم و مجازات آمرین و عاملین آن کشتار را نادیده بگیرد و نامربوط و بی اهمیت به حساب آورد." وی تاکید کرد که "هر چقدر بیشتر نسبت به تاریخ بی اعتناء و از آن بی خبر باشیم ، بیشتر قربانی جنگ روانی و اثرات آن به مثابه سلاحی برای کنترل جامعه می شویم. هر چقدر کمتر مستعد تاثیرپذیری از جنگ روانی باشیم ، با آگاهی بیشتر و دید وسیعتری می توانیم در تغییر شرایط خود نقش بازی کنیم. به عبارت دیگر ، فقط از طریق کسب آگاهی است که می توان تاکتیک های جنگ روانی و نحوه شکل گیری باورهایمان بر اساس آن را تشخیص دهیم ، و همچنین تشخیص دهیم چه تاکتیک هایی در نزدیک به چهار دهه گذشته بوسیله رژیم جمهوری اسلامی در خدمت سرکوب جامعه و استمرار حاکمیت استفاده شده اند و بی اعتنایی به تاریخ برای ما چه پیامدهایی داشته است." وی در پایان عنوان کرد که انسان های آگاه باید در نگرش به تاریخ با دیدی واقعی عمل کرده و برای تغییر

در روز شنبه ۹ سپتامبر ۲۰۱۷ در شهر تورنتو کانادا ، مراسمی توسط فعالین چریک های فدایی خلق ایران به منظور بزرگداشت یاد انقلابیون و آزادیخواهانی که در دهه ۶۰ و تابستان ۶۷ به دست جلادان جمهوری اسلامی قتل عام شدند ، برگزار شد. آغاز گر این مراسم سرود جاویدان انترناسیونال ، این سمبل همبستگی بین المللی ستمکشان در سراسر عالم بود. پس از آن رفیقی سرود آفتابکاران جنگل را با آکاردئون اجرا کرد و مجری مراسم و برخی از رفقا و دوستان نیز با خواندن سرود با او همراهی کردند. این سرودخوانی جمعی و پر احساس ، انعکاس پیام مبارزاتی زنان و مردان آزادیخواهی بود که در سراسر این دهه خونین و سیاه با چشمانی باز و سری افراشته در مقابل جوخه های تیر دژخیم قرار گرفتند و یا با چشمانی باز بر فراز چوبه های دار به پرواز درآمدند. سالن محل برگزاری مراسم که با عکس های جانباختگان و بویژه نسلی از دلیرترین فرزندان انقلابی خلق ، چریک های فدایی خلق ایران تزئین شده بود ، یادآور شور و شوق انقلابی جوانان مبارز دو دهه یعنی دهه ۱۲۵۰ و ۱۲۶۰ بود. جوانانی که به جرم آزادیخواهی و آرمان های انسانی شان توسط مزدوران جمهوری اسلامی در راه تامین منافع سرمایه داران وابسته حاکم و اربابان جهانی آن ها شکنجه و در سراسر ایران اعدام شدند.

بخش بعدی برنامه به سخنرانی مهمانان مراسم اختصاص داشت. در این بخش ابتدا دکتر نورایمان قهاری و سپس رفیق مجد هُشی سخنرانی های پر محتوی و مهمی در رابطه با موضوع مراسم ارائه کردند که با استقبال حضار روبرو شد.

سخنرانی دکتر قهاری که "جنگ روانی و فراموشی تاریخی ، دو عامل کلیدی در سرکوب جامعه" نام داشت بر اساس نتایج تحقیقات طولانی وی بنا شده و حاوی اطلاعات مفید و آموزنده ای بود. وی در سخنرانی خود

گزارشی از آکسیون مقابله با تلاش هواداران جمهوری اسلامی برای بازگشایی لانه جاسوسی رژیم در کانادا



تلاش های رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی برای نمایش به اصطلاح مشروعیت مردمی اش در شهر تورنتوی کانادا در این کشور با تلاش نیروهای انقلابی شکست خورد. در روز یکشنبه ۱۰ سپتامبر ۲۰۱۷، در تقابل با فراخوان کارگزاران جمهوری اسلامی برای دعوت از مردم به منظور شرکت در تظاهرات به نفع بازگشایی سفارت جمهوری اسلامی در کانادا، یک آکسیون اعتراضی در مقابل دفتر وزیر امور خارجه کانادا برگزار شد.

کارگزاران رژیم جمهوری اسلامی در فراخوان شان از ایرانیان مقیم کانادا خواسته بودند تا در این آکسیون وسیعا شرکت کنند و از دولت کانادا بخواهند تا با بازگشایی لانه جاسوسی حکومت در این کشور موافقت کند. اما علیرغم تبلیغات وسیع رژیم در این زمینه، تعداد شرکت کنندگان در این حرکت ضد مردمی به ۳۰ نفر هم نمی رسید. در مقابله با این آکسیون ارتجاعی و در اعتراض به جنایات جمهوری اسلامی و سیاست های ضد مردمی اش، جمعیت وسیعی از ایرانیان مبارز و انقلابی در محل این آکسیون حضور یافتند و علیه فراخوان رژیم جلااد جمهوری اسلامی و اهداف ننگینش، فریاد اعتراض خود را بلند کردند. فعالین چریکهای فدایی خلق در کانادا با صدور فراخوانی خواهان شرکت ایرانیان مبارز در این آکسیون ضد رژیمی و رساندن صدای توده های محروم ایران به افکار عمومی شده بودند. شمار زیادی از فعالین سیاسی احزاب و سازمان های اپوزیسیون و ایرانیان مقیم تورنتو در این حرکت شرکت و فریاد های مرگ بر جمهوری اسلامی آنان فضا را پر کرد. برخی از شعارهای آکسیون اعتراضی علیه فراخوان رژیم چنین بودند:

"مرگ بر جمهوری اسلامی" ، **"مرگ بر جمهوری ضد زن"** ، **"جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"** ، **"مزدور برو کم شو"** ، **"شرم کنید شرم کنید"** ، **"زندانی سیاسی آزاد بایدگردد"** ، **"جمهوری اسلامی، مرگت فرا رسیده" و...**

چندین نفر از معترضین، خطاب به طرفداران منافع رژیم در کانادا و بازگشایی لانه جاسوسی حکومت سخنرانی کردند و به روشنگری در مورد این حرکت ضد مردمی پرداختند. طرفداران رژیم که ادعا داشتند از این جهت بازگشایی سفارت را می خواهند که طرفدار "صلح" هستند و می خواهند به راحتی خانواده های شان برای دیدار آن ها به کانادا بیایند، از سوی یکی از سخنرانان مورد خطاب قرار گرفته و آن ها دعوت به تفکر راجع به جنایات رژیم و وضعیت اسفبار مردم ایران از جمله گورخوابان و مسئله فروش کودکان و دیگر جنایات اجتماعی رژیم شدند و همچنین یکی از سخنرانان از آنان پرسید، آیا برای شان اعدام هزاران زندانی سیاسی مهم نیست؟ وی به آنان گفت که مبارزین هم صلح می خواهند و همچنین مایلند پدر و مادران شان را ببینند، ولی بیش از سی سال است که بسیاری از آنان از حق طبیعی خود یعنی دیدن خانواده های شان محروم شده اند و به خاطر سیاست های جنایتکارانه رژیم، حتی از دیدن پدر و مادران شان، قبل از مرگ ایشان نیز محروم شده اند. سخنرانی های افشاگرانه و شعارهای ممتد و پیاپی تظاهرکنندگان، بساط طرفداران ولایت فقیه را به هم ریخت و هر بار که آنان در صدد سخنرانی به منظور اعلام حمایت از بازگشایی سفارت بودند، تظاهر کنندگان با شعارهای "مرگ بر جمهوری اسلامی" در تلاش های ضد مردمی آنان اخلاص ایجاد می کردند. پلیس نیروی بزرگی را برای جلوگیری از درگیری به محل آورده بود و چند بار به تظاهر کنندگان ضد رژیم اخطار داد که آنان را دستگیر خواهد کرد، اما تظاهرات بدون هیچ دستگیری و با موفقیت پیش رفت و تمام تلاش های ساندیس خورهای ولی فقیه را نقش بر آب نمود.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو - کانادا، ۱۰ سپتامبر ۲۰۱۷

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!